

بارقه‌ی حقیقت

در شناخت بهائیت

بانو قدس ایران

به اهتمام علی امیرمستوفیان

A person in a dark setting is holding a flashlight, illuminating a large, draped fabric structure that resembles a massive, dark, textured object. The scene is dimly lit, with the flashlight beam creating a bright spot on the ground and highlighting the texture of the fabric. The overall atmosphere is mysterious and dramatic.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فتنه می‌بارد از این سقف مقرنس برخیز»
تا بهمیقات، پناه از همه آفات بریم



بارقة حقیقت

[در شناخت بهائیت]

نوشته

بهائی زاده نادم

مروج علم و فضیلت، نمونه اعتقاد و حریت

بانو قدس ایران

به اهتمام

علی امیر مستوفیان

سر شناسه : قدس ایران ، ۱۲۸۳ -
عنوان و نام پدیدآور : بارقه حقیقت [در شناخت بهائیت] / نوشته قدس ایران ،
به اهتمام علی امیرمستوفیان .
مشخصات نشر : تهران : راه نیکان ، ۱۳۸۷ .
مشخصات ظاهری : ۸۶ ص .
شابک : 978-964-2998-06-7
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : بهائیگری -- دفاعیه ها و ردیه ها .
شناسه افزوده : امیرمستوفیان ، علی ، گردآورنده
رده بندی کنگره : ۱۳۸۷ ب۲ ق۴ / ۳۳۰ BP
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳
شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۵۴۵۹۵



شیراز نیکان

بارقه حقیقت

در شناخت بهائیت

بانو قدس ایران (بهائی و بهائی زاده نام)

به اهتمام علی امیرمستوفیان

چاپ اول : ۱۳۸۷ شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۸-۰۶-۷ ISBN: 978-964-2998-06-7

شماره ثبت مجوز : ۱۰۰۴۶۲۹ ۱۴۰۰ تومان

به آنان که

اصرار بر جهالت خویش ندارند

استدعا دارم

«اگر لغزشی در تحریراتم بینید
قلم بخشش درکشید. چه که
به قریحه خود، حقایق و
شهودات خود را برای خدمت
به عالم انسانی و اسلامی
نوشته‌ام. علاوه از یک
محبوبه و پرده‌نشینی مانند
من که سال‌ها به واسطه
معارفه با این جماعت
[بہائیت]، از معارف اسلامی
محروم مانده بودم یقین است
که نوشته‌جاتم خالی از
نواقص ادبی و حسی نخواهد
بود.»

(از متن: ۱۸)

فهرست

۱۱	مددی گر به چراغی نکند آتش طور
۱۷	پیش نوشتار
۳۳	انحرافات اخلاقی
۳۸	بهائیت مسلک است نه مذهب
۴۵	خیانت مالی
۵۳	آغاز رساله
۸۱	آخرین سخن

مددی گر به چراغی نکند آتش طور

بیچاره‌ای که در ظلمات تزویر و ریا، خدعه و خطا، در پی راه نجات است، همت به جایی نبرد تا به چراغی طی طریق کند. چون نشر رساله حاضر را سعادت محض و عین فرض می‌دانستم، مدتی مدید، با همتی قابل تقدیر و تحسین، در جستجوی آن بودم. یاران صدیق که از اصحاب انتظار ظهورند و در این مسیر از هر افراط و تفریط دورند، کتابخانه‌های آستان قدس حضرت رضوی، ملک و ملی، شورای اسلامی و کتابخانه آیت‌الله مرعشی، فیضیه مقدسه و تاریخ معاصر را با مساعدت مرکز تحقیقات علمی، دینی امام امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - و پی‌گیری حضرت مستطاب آیت‌الله حاج آقا کمال فقیه ایمانی - که خداوند عمر شریفش را به بلندای آفتاب گرداند - مورد سؤال قرار دادند،

که جز اظهار بی اطلاعی مسئولان کتابخانه‌های یاد شده، نتیجه‌ای نداشت. می‌رفت ناامیدانه دامن این همت از دست سخت‌کوشان رها شده، شرح حال را به این بیت اوحدی سپاریم:

به یک نظر چو ببردی دل زبون ببرم

چرا به دیده رحمت نمی‌کنی نظرم

در پی جستجوهای ناامیدانه، روزها با خیال «بارقه حقیقت» که نوعی شناخت از بهائیت است گذشت؛ در خلوتی که امید گشایش از توسل درونی داشتم و خویش را با «مرا مجال نباشد که یار او باشم» تسکین داده، با این که لحظه‌ای در به دست‌آوری رساله مورد نظر از توکل به خدا غافل نبودم، کمند رجا برکنگره ایوان کبریا انداخته، دست التجاء بردامن کرم امام قائم غائب موجود موعود، محکم ساخته تا با انتشار «بارقه حقیقت» در کنار آثار نادمان بهائیت - که شخصیت‌های بلندپایه دیروز این گمراهان بوده‌اند - لوح سینه نوبهائیان از همه جا بی‌خبر، و از همه حقایق بی‌اطلاع را از نقش مشوش حیل و تزویر استعمار مذهب تراش مسلک‌ساز بی‌رحم پاک سازم.

روزها به‌آرزو گذشت، خویش و یاران باهمت، این راه را با «مگر همین که به دل دوستدار او باشیم»، به امید این که روزی

به آرزو رسیدیم نوید می‌دادم. همت همراهان مانند برق غیرتی که از مکنن^۱ غیب می‌جهد مانع بود تا دست از این خواست بردارند، که در پی زمزمه‌های مکرر الهی «**توبفرما که من سوخته خرم چه کنم**»، یادم از شخصیتی - که گنجینه‌ای از ذخائر علمی فراموش شده‌ها است - آمد.

از صدیق همدل و همراه استاد علی‌رضا **علوی طباطبائی** که از دیار حبیب و تبار طیب است - از دیار حبیب می‌باشد که چون دل‌باخته آل علی و فاطمه از خاندان محمد است و در شرف و عزت از تبار عالمان برجسته پراوازه بروگردند که در غیبت، طبیبان علت‌ها بوده‌اند - تقاضا نمودم به حضور جناب فضایل مآب محامدمناب، عمده دیوان شرف و کمال شمسه پیش طاق اقبال، دانشمند محقق مدقق فرزانه **عبدالحسین حائری** رسیده، درباره «**بارقه حقیقت**» تألیف بانو **قدس ایران** از جناب ایشان طلب یاری کند، با آن همه تخصص در کتاب‌شناسی و اشراف بی‌مثل و نظیرشان در یافتن آثار مفقودشده از خاطرهای رفته، اظهار بی‌اطلاعی نمود، لکن فرموده بودند: شخصی به نام آقای کاشانی که از موثقین مرحوم آیت‌الله العظمی **بروجردی** بود از جانب ایشان وظیفه داشت هر کتابی منتشر می‌شود دو جلد برای

کتابخانه ایشان تهیه نماید، به نظر می‌رسد در کتابخانه اعظم موجود باشد؛ با حال و هوای «برآستان امیدت گشاده‌ام در چشم» تقاضای خود را به مسئول کتابخانه مسجد اعظم برده، به‌مراد رسیدیم. غنچه دل در گلبن تن به‌نسیم آن شکفته گشت، گرد ملال از رخساره خاطر به‌رومال شکر حی متعال رفته، دعای عمرت به‌بلندای آفتاب باد را بدرقه وجود جناب حائری نموده، از خوانندگان استدعا داریم، تلاوت آیاتی از قرآن کریم را نثار روح پرفتوح استادالفقهاء و المجتهدین آیت‌الله الاکبر مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی که به‌زمان خویش رئیس‌الملة و الدین بودند نموده، تا به‌نوبه خویش برآن همه تدبیر و دقت نظر و احساس مسئولیت درود فرستاده باشیم. آری

مددی گر به چراغی نکند آتش طور

چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

به‌هرروی رساله کوتاه «بارقه حقیقت» که در شناخت موضوعات اخلاقی بهائیت است، هفتاد و چهار سال پیش زمانی که کمتر بانوئی از طبقه بانوان، اهل قلم بوده است تألیف شده، که بارقه همت بانو قدس ایران است، و مانند انوار خورشید نهاری و کواکب منیر شب تاری، ظلمت‌زدگان را از

معرکه استعمارگران ضدبشر رهائی بخشیده است. امید ما این است همانطور که در اشرف ازمنه و الطف آونه^۱، از وصول آن بهجت و سرور حاصل گشت، مایه سرور نزدیکان صیدشدگان بهائیت شود.

الهی! نیلوفر دیده ما که از کربت^۲ عدم قربت آن آفتاب عالمتاب بی نور مانده است، بهالتفای خورشیدلقای آن فلک کرده به جان منور، و زمین کرده به تن مطهر، منور گردان!
الهی! لب امید را، که از حرارت حرمان^۳ و شرارت ضجرت^۴ هجران خشک گشته است، بهماءالحیات زمزم توجه اش تر گردان! «یارب دعای خسته دلان مستجاب باد»
همواره زمان بقای اهل بهاء چون مدّت وقت شام، قصیر^۵ باد، و مانند لمعه^۶ بارقه و مشابه شهب^۷ شارقه^۸ به فنا قرین.
«این دعا را از همه خلق جهان آمین باد!»

خاک پای شیعیان

علی امیر مستوفیان

۱۶ / اردیبهشت ۱۳۸۷

۱- وقتها - اشرف ازمنه و الطف آونه یعنی شریف ترین زمانها و لطیف ترین اوقات

۲- غم و اندوه

۳- محرومیت

۵- کوتاه

۴- ناراحتی - دل تنگی

۷- شهاب

۶- پرتو - روشنی

۸- تابان

پیش‌نوشتار

مقصود از ترتیب مقدمه، ترکیب مبانی محکمه برهرتألیف و تدوینی، توضیحی بر موضوعی است که نویسنده با نظم حروف و سلک^۱ سطور فراهم آورده؛ مانند رساله حاضر از مشاهده‌ی سواد آن نوری وافر، و از مطالعه مضمونش بهجتی متکاثراً^۲ به‌ظهور می‌رسد. و در بعض دیگر فرح را به‌ترج^۳ متبدل نموده، دیده انصاف را کور کرده، لوح دل خواننده را از حروف دوستداری چنین نویسنده‌ای به‌آب بیزاری محو می‌گرداند.

چون برناظم منظم‌ساز، محقق گشت پر و بال عقل و فهم

۱- رشته

۲- فراوان و بسیار

۳- غم و اندوه

او در هوای توضیح آنچه گمراهان را هادی و گمراه کنندگان را مایه رسوائی است. عنان کار به زبان قلم، که ترجمان بازار عقل و حس، فکر و حدس است داده، به دستگیری توفیق، دیباچه‌ای به ذوق سلم و طبع مستقیم به مقتضای متن فراهم آورد که ابواب فتوح سعادت، کوبد و غبار خیال و سوسه کنندگان گمراهی را از نظرگاه دل آنان که در پرتگاه سقوط قرار گرفته‌اند با جاروب سعی و اهتمام، بروبد، روز و شب، درد طلب حقایق پس پرده فِرَقِ گمراه را، که گمراه کننده‌اند، همت او سازد. چون انجم^۱ چشم، باز و مانند خورشید، در تک و تاز^۲ باشند.

و تیره‌بختانی که پیش تیر فریب، سپر نبوده‌اند، هنوز جهت صید انتخاب نشده‌اند، چون زاغ و زغن جهت آسایش تن و راحت بدن، نظر بر پستی داشته‌اند و بسا به قطعات اراضی، راضی گشته، با دام حیل و تزویر شیادان خدمتگزار انگلیس کهنه کار و آمریکای زبده غدار^۳، داروغه^۴ شیطان اغفال کننده‌اند، در تیزبازار روزگار، نقد و کان افتخار

۱- ستارگان

۲- تک و تاز: جنب و جوش

۳- زبده غدار: برگزیده مکار و حیل‌گر

۴- داروغه: بزرگ و همه‌کاره

به جماعت اوشاب^۱ عیاش، یعنی بهائیت کلاش اوباش، دین و دنیای مزرعه آخرت خراب نسازند.

وهم آنان که تیره روز و شب سوز شده، در گرمگاه خذلان^۲ بایان و بهائیان سوخته اند، از ظلمات ضلالت به روشنائی هدایت رسیده، ثمره «بی داغ محنتی رقم دولتی»^۳ یافت نشود را از نهال بال به دست اقبال چیده، فکر اصلاح و ذکر انجاح^۴ را مقصود و منظور راه عمر سازند.

کسی به گردن ایمان دست حلقه کند
که پیش تیر ضلالت سپر تواند بود
به آرزو هوس بر نیاید این معنی
به آب دیده و خون جگر تواند بود

که عظمت جاه یوسف، به احتمال چاه مشروط است،^۵
چنان که لذت و سرور وصلت حضرت یعقوب به درد هجر و
صبر فرقت^۶ فرزند دلبنده بود. بیت القصیده کلام و حاصل
الجریده^۷ پیام، آنان که دست ابزار براعت^۸ استهلال^۹ در

۱- اوشاب: از آشوب یعنی اوباش

۲- خواری و پستی

۳- یعنی هیچ کس بدون محرومیت و رنج به دولت نرسد

۴- نجات

۵- یعنی شرط سلطنت حضرت یوسف در چاه بودنش است.

۶- جدائی

۷- کتاب، رساله

۸- فصاحت و شیوایی کلام

آستین و کلک^{۱۰} اظهار کمال صناعت^{۱۱} در دوات قلت بضاعت^{۱۲} کمتر زده‌اند، طریق تحقیق بدرقه توفیق به ملازمت همت، شفیق^{۱۳} نموده، براین سلیقه و پسند بوده، به این نکته ظریف که از ذوق لطیف خیزد توجه داشته‌اند، تدوین نوشتار بر آثار اشرارِ اغیار که منشاء اغفال و فساد و مبدأ ضلالت و عناد بوده‌اند یا مقدمه بر تألیفات ناشران اسلام ناب که خلعت دولت تصنیف^{۱۴} بر قامت استحقاق ایشان راست است، در زاویه زمان و بقعه^{۱۵} مکان، جهت استغنائی^{۱۶} سالکان طریق ایقان^{۱۷} به عقل و برهان، در دفاع از مبانی اعتقادی اهل ایمان کتابت کرده‌اند، براین عقیده‌اند که پیش‌نوشتار و مقدمه از سه گونه خارج نیست:

۱- موضوعی که رساله‌ای را تدوین نموده مورد بحث قرار گیرد.

۲- دین یا مسلکی که رساله به آن مربوط می‌شود اصالت آن شناسائی گردد.

۹- در اصطلاح علم بدیع آن است که در دیباچه کتاب یا مطلع قصیده کلمات و عباراتی بیاورند که دلالت بر موضوع یا قصیده کند.

۱۰- قلم

۱۱- جمع صنعت

۱۲- سرمایه - دانش و آگاهی

۱۳- مهربان - دل‌سوز

۱۴- کتاب، رساله

۱۵- گنبد

۱۶- بی‌نیازی

۱۷- یقین

۳- این که چنین تحفه^۱ به ظاهر دینی، مزیل^۲ ظلام^۳ مفسد و مهالک است، آتش فتنه و گمراهی را شعله‌ور سازد، یا سپر هرخیال فساد که در دماغ^۴ حساده^۵، مخمر^۶ است باشد. یا بعضاً به ضرورت به هر سه موضوع باید پرداخت تا مفید افتد و در بازار نفوس عنود^۷، روان باشد؛ به لسان بنی نوع انسان مشکور^۸ و در محافل اهل دانش به وصف جمیل مذکور گردد؛ رخسار ضلالت به ناخن بغض و عناد خراشد؛ چون جبل الله، فریب خورده‌ی سقوط کرده در چاه ضلال را نجات دهد.

به توفیق یزدان دلیل آوریم

جهان بر عدو تنگ و تار آوریم

که اگر **نوبهائیان** بیهوشِ مستِ مدهوش به بانوئی که از ضلالتخانه بهائیت به آغوش ولایت **با امامت** بازگشته، دل دهند و حوصله کنند، دُررِ غرر^۹ موعظه و نصایح او را قرطه^{۱۰} گوش و هوش سازند، تا توانند الواح ضمائر، از

۲- زایل کننده و برطرف کننده اثر چیزی

۴- ذهن

۶- سرشته شده - پخته و رسیده

۸- پسندیده شده

۱۰- نرمه گوش

۱- ره آورد و نتیجه

۳- تاریکی

۵- حسود

۷- معاندان

۹- برگزیده‌ها

رقوم^۱ هواجس^۲ نفسانی حرامیان و نقوش وساوس شیطانیان بهائی پردازند، و به تحقیق و یقین از یسار و یمین برآنان لعن و نفرین فرستند، و به سبحان الله چه خدعه غریب و فریب عجیب است که فرمانبران تزویر انگلیس و مجریان حيله و مکر آمریکا، بلور تیره هوس بی بهاء را به بازار گوهر شب تاب الماس فرستاده اند و ادارد، و به شگال^۳ بدسگال^۴، سوسمار بی مقدار را با شیر غرین^۵، قرین نموده اند. انزجار و نفرت خویش را از بهاء الله و بهائیت، وسیله هدایت گرفتاران عبدالبهاء و شیطنت گرداند تا بر بعید و قریب، بلید^۶ و لبیب^۷ گفته باشند بهائیت را با شرافت انسانیت هیچ نسبت نیست، کوران کوی جهالت را به اعتضاد^۸ عصای لجاجت و ضلالت، راه سعادت هدایت، مسدود است.

لیک روشن شود که بومک^۹ شوم

هست ز ادراک نور خود محروم

ما از جمع آنان که با دلیلی ساطع و برهانی قاطع از سه

۲- خواهش های نفسانی

۴- بدانندیش

۶- کودن و کندذهن

۸- یاری دادن

۱- ارقام

۳- شغال

۵- بیسه و صحرا

۷- عاقل و خردمند

۹- جغد کوچک

روشی که نام بردیم به سلیقه شخصی، سبکی و سیاقی برگزیده‌اند، به آفتاب عنایت الهی ساحت حقیقت را از تحریف حقایق آسمانی پاک ساخته، کسالت ضلالت را از جان اعتقاد اهل دیانت که فریب بهائیت خورده، دفع نموده، در تجدید رسائلی حجیم که مشاهیر برجسته نزدیکان مقرب و مورد اطمینان بل صاحبان اسرار عبدالبهاء و شوق افندی بد حال، بررد بهائیت نوشته‌اند. روشی را گزیده‌ایم که انشالله تعالی نه فقط بی‌ریب^۱ معرا^۲ از عیب باشد، بل ساحت دل ظلمانی را از ظلام دیجور^۳ ضلالت بهائیت به معانی آن نورانی سازد.

بانو قدس ایران که به قوه ایمان و نیروی ایقان به زمان شوقی مبتلا به این و آن، راه از بهائیان جدا نموده، با آخرین جانشین خاتم پیامبران، امام قائم صاحب عصر و زمان - ارواحنا فداه - تجدید عهد و پیمان نموده، در حالی که «بارقه حقیقت» را در اثبات گمراهی و ضلالت بهائیت به فریب خوردگان شیادی تحفه داد.

تا ببینند مگر نور تجلی جمال
همچو موسی ارنی گوی به میقات آیند

نشان بیزاری او از شیادان معرکه‌ی استعماری همین بس، که رساله خود را با این تقاضا از کسانی که او را می‌شناختند تمام کرده، می‌نویسد: «خواهش دیگر از خانم‌های بهائی که اسم بهائی را برای خودشان وحی مُنزل^۱ و شرف مطلق می‌دانند [این است] من بعد برای بنده این خوبی و شرف را نپسندند که از این طایفه بیزار بوده»^۲

ولی نباید فراموش کرد **بانو قدس ایران** در همین رساله، ولو اگر به منظور اطلاعیه تدوین نموده و منتشر ساخته، به موضوعاتی اشاره کرده که مخصوص خود اوست، برای نمونه گرفتاران به **بهائیت** را به این جملات هشدار می‌دهد: «به هوش و گوش مردم [که منظور فریب خوردگان] غالب آمده و به طور غلط قانع می‌کنند و می‌گویند **میرزا حسینعلی خداست**، آیا خواننده خوب توجه [می‌کند] تا ببیند که پس از مرگ **میرزا حسینعلی**، چند سال است که **بی خدا مانده ایم!**»^۳

که کمتر بیدارشدگان و رهائی یافتگان به چنین ظریف و

۲- متن رساله حاضر: ۸۳

۱- نازل شده

۳- متن حاضر: ۵۷

همه فهم هشدار داده‌اند، اگر بر تصور عوام، **بهائیت** در زمرة ادیان فرض می‌شد، با مُردن حسینعلی جاسوس تزار، **میرزا خدای بهائیان**، مست شیادان دین تراش انگلیس و موزیان مزور و مکار **بهائی** آمریکائی که از شرف مخصوص انسانی بی‌نصیبند باز شده، ذکی^۱ و بلید^۲ انگشت تعجب به‌دندان حیرت گرفته که چرا فریب دعاوی شیاطین آدم‌نما را خورده، سراب قیعه^۳ و شراب خدیعه^۴ اراذل پادو روس و انگلیس و آمریکا را عین زلال پذیرفته‌اند.

چرا نباید انسانی که به‌فهم و شعور، در حقیقت خصوصیت‌های عقل، از حیوان تمیز داده شده است، به‌این مهم رسواکننده **استعمار خدا تراش** بی‌توجه باشد، روزگار چندخدائی دوران زرتشت به‌سرآمده، هرکس نمی‌تواند به‌تبعیت از فراعنه فسیل شده ادعای خدائی کند؛ و اگر به‌چنین ابلهی گرفتار آمد، جائی برای **عرضه خدائی** خود نخواهد یافت. زیرا دوره **خدا سازی** سرآمده، پذیرفته شده جهان را خالق قادر یکتائی است. ولی تعجب‌آور است

۱- تیزهوش (مصحح) ۲- کندذهن (مصحح)

۳- قیعه: خشک‌زار - اشاره به‌آیه ۲۹ سوره نور

۴- خدعه، مکر، حيله و فریب (مصحح)

بازی خوردگان انگلیس و آمریکا که به فریب خنده آور مسلمانان مقدمه‌ای برای ورود به بهائیت است با همین توطئه عوام‌فریبانه لغو و بی‌معنی، بهائیت را پذیرفته بهائی شده‌اند^۱ اگر بهائیت بعد از مسلمانی است و همانطور که نوبهائیان مدعی هستند بهائیت مسلمانی است، با توجه به حقوق و آزادی بشر^۲ چرا به این بی‌توجه هستند. اگر بهائیت در ارتباط با مسلمانی، تعریف می‌شود می‌باید تمامی آنچه در اسلام رکن اعتقادی است در بهائیت نیز دارای جایگاهی رفیع باشد. خصوصاً این که کهنه‌کاران رسوای بهائیت اعتراف کرده، پذیرفته‌اند تزویر بهائیت که دینی از ادیان به‌شمار می‌رود بی‌تأثیر شده است. امروز که حتی مسیحیت در حل معضل تثلیث دچار مشکلات عدیده لاینحل گردیده؛ مسأله خدائی میرزا خدای بهائیان - که مُرده است - از جمله لغویات می‌باشد. چنانکه بانو قدس ایران حدوداً هشتاد و چهار سال پیش هشدار داده، بهائیان بی‌خدا شده‌اند؛ یعنی باید فکری برای بی‌خدائی خود بکنند.

در این صورت چرا آنهایی که به هر جهت برای تبلیغ بهائیت انتخاب می‌شوند و با خدعه این که مسلمانی مقدمه‌ای

۲- همان مأخذ

۱- جواب نامه یک بهائی: ۱۴

برای بهائی شدن است، از دلالتان ولگردِ حقوق‌بگیر درباره وجه اشتراک‌های بین اسلام و بهائیت نمی‌پرسند؟! در صورتی که اگر دور از آنچه برای بهائیت جذابیت‌سازی می‌کند و دام و دانه‌ی شکارچیان حرفه‌ای اجیر شده است، به معارف دین حنیف اسلام توجه کنند، متوجه خواهند شد بهائیت نه تنها دین نیست، بلکه برخلاف ادعای مروجانِ توطئه استعماری، این مسلک بی‌پایه و اساس هیچگونه ربطی به اسلام و مسلمانی ندارد که آن را دانه صید مرغ قلوب جوانان بی‌اطلاع از تاریخ فعالیت استعمار در اسلام نموده‌اند. در حقیقت اگر **نوبهائیان** بخواهند با توجه به اساس اعتقادی بهائیت آن را شناسائی کنند، باید به آیه مبارکه «مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ»^۱ که می‌فرماید: «مَثَلِ کَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ مَثَلِ درختی پلید است» توجه نمایند. و اگر بخواهیم این کلمه خبیثه را با دلیلی در بهائیت تائید کنیم، اشاره به «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۲ که هشدار می‌دهد اگر در آن دو (آسمان و زمین) جز خدا، خدایانی دیگر بود همانا آسمان و زمین تباه می‌شد.

علاوه اگر به این خصوصیت مشترک بین ادیان ابراهیمی که

خدا یکی است؛ یعنی شریک در الهیت ندارد، به تعبیر قرآن «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ است، یعنی: «همانند او چیزی نیست» دقت شود، حتماً متوجه توطئه خداسازی انگلیس شده و می فهمند میرزا خدای بهائیان با کسی که دعوت به بندگی او می شود در یک خصوصیت تفاوت دارد، او شیطان مجسم، بل جرثومه بی اعتقادی بوده که شیاطین جن و انس برآستان او بوسه زده‌اند.

به هر روی بانو قدس ایران به سبک بسیار جالب که حتی عوام‌ترین طبقه فریب خوردگان بهائیت هم بنا بر مثل معروف ایرانی «شیرفهم» می شوند، بی اعتباری بهائیت را ثابت می کند که اگر نوبهائیان به آنچه کوتاه و مختصر نوشته شده دقت نمایند، تردیدی نیست دست به کاری خواهند زد که از غصه ضلالت خلاص خواهند شد. مهم‌تر حاضر نمی شوند سرمایه دلارگیرانی شوند که هرچه دسترنج ایرانیان فریب خورده را بیشتر به حیف و عکا ارسال دارند با پوند انگلیس مورد تقدیر قرار می گیرند.

اما سلیقه ما، پس از سعادت مطالعه رساله آن عالی منقبت که عالی‌ترین همت او است، بنای موضوعات پیش‌نوشتار را

برنکاتی گذاشتیم که جلب توجه نموده و اگر بهائیان بعد از مطالعه آن باز بر سر بازار مکاره معرکه گیران استعمار به تماشا روند، از دو دسته خارج نیستند: کسانی هستند که به پوند و دلار خریداری شده‌اند، یا ابله و بی شعورند؛ و ما را با هیچکدام آن دو گروه کاری نیست. زیرا اگر ابلهان که همیشه بوده‌اند - البته به روزگار ما کمتر دیده می‌شوند - زیرا همانهایی به شمار می‌روند که باید وانمود کنند ابله‌اند، چون لازمه گرمی بازار تبلیغ حقوق بگیران اجنبی به شمار می‌روند، بیش از تصور و باور همیشه در صحنه‌های نمایشی بهائیت و وهائیت، شیخیه و صوفیه دیده شده‌اند و حتماً در آینده هم حضور دارند. طیف حقوق بگیر نیز که جز ولگردی در اجتماعات و وظیفه‌ای ندارند، از ولخرجی استعمار، با نصیحت یا ارائه شواهد شیطنت‌های ضدشرف و انسانیت آنان که بشریت را به خاک و خون کشیده‌اند صرف نظر می‌کنند.

نخست این تذکر لازم به نظر می‌آید مسلک‌های استعماری که وسیله‌ای برای تحریف و تخریب و حتی مضمحل نمودن ادیان آسمانی است، مأموریت دارند مقدسات ادیان، خاصه اسلام را که سخت‌ترین مانع نفوذ و

تسلط استعمار بر پیروان ادیان ابراهیمی است به بازی گرفته و به هر نوع ممکن بی اعتبار نمایند. و اگر موفق نشدند - که تاکنون موفقیتی نداشته‌اند - در تحریف و ارائه بدلی آن کوشش نمایند؛ و این به خداسازی، پیامبر تراشی و امام بدلی ارائه دادن نیاز داشته و دارد که با مسلک‌های استعماری امکان‌پذیر است. و این درست تکرار عملکرد توطئه‌کنندگان اموی و عباسی می‌باشد که صوفیه آن را در طول تاریخ حفظ کرده، الگوئی برای شکل دادن شیخیگری، نهایتاً بایگری، بهائگری و قادیانگری گردیده است. ولی نباید فراموش کرد مسلک‌های دست ساخته استعمار سلطه‌گر که با برچسب دین به جامعه بشری فرستاده شد، چون با خدائی از جنس بشر، پیامبر و امامی انتخاب شیطان‌زده‌ای از ابنای ابلیس رو، ابلیس خو، ابلیس جوی بنی آدم را به میدان اسلام و مسلمانی فرستاده، این مهم را تفهیم کرد، همان مبانی اعتقادی که ادیان آسمانی برپایه آنها استوار است و مورد تمسخر دکه‌داران مزدور خارجی قرار گرفته، بایان و ازلیان، بهائیان و قادیانیان آنها را رد کرده روش ارتباط اعتقادی مسلمانان را با خدا، پیامبر و امامان مسخره نموده‌اند، نوع بدلی آن از اصول مسلک‌های استعماری است با فرق این که بایان علی محمد باب، ازلیان

یحیی نوری، بهائیان حسینعلی نوری پادو سفارت روس تزار در ایران، قادیانیان میرزا غلام احمد به تمام معنا انگلیسی مشتی مردمان مالیخولیائی ذلیل دست استعمار را، زمانی خدا و پیامبر، امام زمان، رجعت حسینی و عیسوی معرفی کرده‌اند. بانو قدس ایران به این تزویر از نوع انگلیسی توجه داشته، بهائیت را گرفتار سؤالات قابل اعتنای کمرشکنی می‌کند که تاکنون به آنها جوابی داده نشده است، در حقیقت جوابی ندارند که بدهند. برای نمونه به این اشاره نموده «بهائی‌ها می‌گویند مسلمان‌ها دچار خرافات و اوهام شده‌اند که از اوطان و دیار خود هجرت و مسافرت می‌نمایند تا قبر کهنه را ببوسند یا سنگ سیاهی را طواف نمایند.»^۱ و فوراً در مقابل این شیطنت که نوعی حمله به سنت‌های جاری در تمامی ادیان آسمانی است می‌نویسد: «در عین حال [بهائیان] خودشان به عکا و حیفا می‌روند که استخوان پوسیده و خاک شده میرزا خدا را زیارت کنند.»^۲

یا برای آن که مسلمانان را از مقدساتی که در رخدادهای غیرمنتظره رنج‌آور خسته کننده که آدمی را در غم و سرگردانی فرو می‌برد جدا کنند، به مسأله شفاطلبی از تربت

امام حسین - علیه السلام - یا برپائی مجالس ذکر مصائب ائمه طاهرین - علیهم السلام - که در تمامی ادیان با نوعی از انواع آن مواجه هستیم حمله نموده، آن را به باد تمسخر گرفته‌اند؛ که بانو **قدس ایران**، این شیطنت **بهائیان** را به آنچه در بین آنها رائج است جواب می‌گوید و نوعی **تزویر انگلیسی** در مقابل سنت‌های مربوط به اصول اعتقادی ادیان دانسته، **بهائیان** را متوجه موهومات و خرافاتی می‌نماید که جهت بزرگ جلوه دادن **میرزا خدا** و بنده‌اش **عباس افندی** مورد استفاده قرار می‌دهند؛ می‌نویسد: «در یک جا به استشفاء تربت حضرت سیدالشهداء و به روضه خوانی مسلمین خندیده، می‌گویند این‌ها همه موهومات است؛ و در جای دیگر **موی نحیف عباس افندی** را شعرات^۱ مبارک نامبرده، **ناخن و پیراهن چرکین** او را برای تزئین و تکریم و شفا یافتن از بلایا در خانه‌ها گذارده پرستش می‌کنند. و برای مریض‌های خود **نبات بترک** گرفته، **خاک حيفا** را بوسه می‌زدند.»^۲ که این نوع تخطئه کردن و پاسخگوئی به یاوه‌های مسلک‌داران استعمار، بهترین روش است. و به این ترتیب ایراد بوسه زدن بر تربتگاه ائمه طاهرین - علیهم السلام - را با بوسیدن خاک حيفا که هیچ برتری به سایر

۱- یعنی: موها

۲- متن حاضر: ۵۸

خاک‌ها ندارد پاسخی دندان‌شکن می‌دهد. یا در مورد شفاطلبی از تربیت مقدسه حضرت اباعبدالله الحسین - علیه‌السلام - آن را با نبات بترک گرفتن از مردمانی که جز ذلت نزد استعمار امتیازی ندارند، جواب می‌گوید.

انحرافات اخلاقی

البته نمی‌توان انکار کرد انحرافات اخلاقی در پیروان ادیان آسمانی دیده نشده است و نمی‌شود. نفرین بعضی از پیامبران مانند حضرت لوط - علیه‌السلام - برای امتی که آلوده به زشت‌ترین گناهان بودند، مردان از زنان خود غافل شده، خویش را با هم‌نوعان خود تأمین می‌کردند، بهترین شاهی است که نمی‌توان از دامن تاریخ پاک کرد، چنان که مجازات بعضی از گناهان در ادیان دلیل برابتلای ابناء بشر به گناهانی است که نتیجه تحریکات لذت‌خواهی نفس از خواسته‌های حیوانی است. ولی آنچه در این جایگاه نباید به فراموشی سپرده شود دو موضوع مهم است که سبک رواج گناه در مسلک‌ها را از ابتلای بعضی مسلمانان به گناه - با این که هر دو گناه می‌باشد - در دو مقوله جداگانه تعریف می‌کند:

۱- این که پیشوایان دینی نه فقط از ابتلاء پیروان خود

به گناه ترسیده‌اند، بلکه از رواج گناه در جامعه شدیداً ترسیده و برای پیش‌گیری دستوراتی لازم‌الاجرا را داده‌اند. و اگر فردی مبتلا به گناه شد، در صورت شناسائی رها نکرده‌اند. مهم‌تر، وسائل گناهکاری را رواج نداده‌اند. بلکه به توبه دادن گناهکاران سخت کوشیده‌اند، که در جا به جای تاریخ اسلام با قضایائی نظیر توبه بشر حافی مواجه‌ایم. در صورتی که **میرزا خدایان بهائیت** نه تنها احساس چنین مسئولیتی را نکرده‌اند، بلکه شخصاً گرفتار عیاشی‌های شرم‌آور بوده‌اند. نه فقط از غریبه‌های دینی و خودی، بل از نوامیس اتباع خویش هم نگذاشته‌اند. حتی در مورد زن یحیی نوری صبح ازل مسائلی را مطرح کرده‌اند...

...مرحوم فضل‌الله مهتدی معروف به **صبحی**، عبدالحسین آیتی، حسن نیکو، صالح مراغه‌ای و مسیح‌الله رحمانی که خوشبختانه آثارشان چاپ شده است به انواع عیاشی **خدایان بهائیت** اشاره کرده‌اند. آنها در مورد **شوقی افندی** به این اشاره کرده‌اند که بدون ابائی در خیلی از موارد به جای نسوان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. حتی برای چنین امر خصوصی با نذورات **بهائیان** به خارج می‌رفته است. چنانکه بانو قدس ایران در لفافه نسبت به **شوقی** می‌نویسد: «بچه مدرسه

دیروزی است، و اغلب مردم اخلاق شخصیه» او را خوب می‌دانند.^۱

به لحاظ چنین خصوصیت‌هایی که از **عبدالبهاء**، پسر و جانشین او **شوقی** دیده و شنیده، می‌نویسد: «شخص مربی وقتی مجاز به تعلیم و تربیت است که از تربیت شونده روحاً و جسماً پاک و منزّه باشد نه برعکس.»^۲ و در تکمیل همین فجایع اخلاقی **خدایان بهائی** است که دوباره تکرار کرده است: «قائد و رئیس و مبلغشان با زنان و دختران آنها [بهائیان] سال‌های سال بی‌عفتی کرده»^۳ و برای این که توجه داده باشد انحرافات **میرزا خدا** و فرزند معلوم‌الحالش **شوقی** افندی یا **مبلغان بهائی** خلاصه نمی‌شود^۴ بلکه اتباع فرقه - غیر از آنها که در دهات زندگی می‌کنند - از اربابان خود تبعیت کرده‌اند، می‌نویسد: «طایفه‌ای که زنا و لواط را امور طبیعی و عادی تصور کنند، جمعی که قمار و شراب را امر مباح و حلال پندارند.»^۵ و...

...آری در این راستا نه فقط محفل روحانی **بهائیان** را با

۲- از متن حاضر: ۶۲

۱- از متن حاضر: ۷۳

۳- از متن حاضر: ۶۹

۴- خاطرات انحطاط و سقوط از انتشارات علم و کشف‌الحیل تألیف آیتی را حتماً مطالعه کنید.

۵- از متن: ۶۹

«محل نفسانی و هوس رانی»^۱ تعریف کرده، بلکه دعوت نموده، گفته است: «بفرمائید در ایام عید رضوان در باغ‌های معین و منزل‌های معهود، این طایفه را با زن و مرد ببینید و به فساد اخلاق آنها پی ببرید».^۲

آری بانو قدس ایران که از سال تولدش ۱۳۲۲ قمری تا ۱۳۴۵ یعنی ۲۳ سال بهائی بوده است، لااقل سیزده سال در متن بهائیت و جمع بهائیان زندگی کرده، دیده‌هایش از بهائیت را در این نوع جملات خلاصه می‌کند که: «دختران را به هرزه‌گری مجبور و مشغول گردانند؛ پسران را به افسارگسیختگی و آزادی تمام عادت داده، یک محشر فوق العاده بی‌عصمتی را فراهم می‌کنند».^۳ و برای این که دورنمایی از وضعیت روحی بهائیان را ارائه داده باشد می‌نویسد: «در فکر اینند که در قسمت عیاشی و طراری، گوی سبقت را ببرند».^۴ و سپس توضیح می‌دهد: «همه جور فجایع و قبایحی از دست بهائیان به ظهور می‌رسد و به همه طور بی‌قیدی و بی‌فکری تن داده»^۵ و اگر اتفاقاً «زنی از آنها به عفت طبیعی از ملامسه [یکدیگر را لمس

۱- از متن: ۷۶

۲- از متن: ۶۶

۳- از متن: ۶۵

۴- از متن: ۶۵

۵- از متن: ۶۵

کردن] با مرد اجنبی پرهیزد، به او طعنه می‌زنند که تو هم مانند مسلمانان‌ها گرفتار اوهام و خرافات هستی.^۱ اگر شرف و فرار از محرمات نوعی خرافات است، خدا را شکر که مسلمانان به اعتراف بهائیان خرافی هستند!

به هر روی در پی این نمونه‌ها که ارائه می‌دهد، به صورت سؤال می‌نویسد: «تعجبی دارد که شخص بهائی علاوه از دست‌درازی به اجانب یا مادرزن و خواهرزن و برادرزاده، به دختر خود دست‌درازی کند؟ چنانکه کرده و می‌کند.»^۲ با تعریفی که بانو قدس ایران و مشاهیر مقربان و نزدیکان نادم و تائب از بهائیت نموده‌اند و در آثارشان به چاپ رسیده است، تعجبی ندارد، زیرا عیش عیاشی‌ها و عشرت‌های بی‌قید و بندی که دسته جمعی هم صورت می‌گیرد، بدون تردید جنبه خصوصیت‌های آن گروه و دسته است. چنانکه در مورد دکتر مودی متذکر شده‌اند: «خانم امت الله»^۳ به‌شمار می‌رفته، و جمع بیش از چهار نفر را در بهائیت «امت الله»^۴ که پیروان میروا خدا می‌شوند تعریف کرده‌اند.

۱- از متن: ۶۹

۲- از متن: ۶۹

۳- از متن: ۷۳

۴- از متن: ۷۳

بهائیت

مسلک است نه مذهب

در این تردیدی نیست که بعد از ظهور اسلام و بعثت حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - با عنوان خاتم پیامبران هرگونه ادعای **مذهب آوری** نوعی شیادی و نفاق با خدا و پیامبران، خاصه حضرت ختمی مرتبت و مردمانی می باشد که مورد تبلیغ قرار می گیرند. در چنین شرائط و موقعیتی هرکس به شگردی مدعی **مذهب آوری** شود، اگر به مالیخولیا مبتلا نشده باشد، بدون هیچ شک و شبهه، آلت دست استعمار قرار گرفته است؛ مانند میرزا **حسینعلی نوری** در مقام پیامبری و خدائی، که نوکری روس را می کرد. در عوض اعضای سفارت در تمامی ماجراها از برائت در قتل ناصرالدین شاه^۱ تا تحویل بهاءالله، از سفارت به منزل صدراعظم^۲ و تا خارج شدن از ایران و ادامه حیات. حتی درباره یحیی صبح ازل نیز بهاءالله اشاره دارد که او نیز تحت الحمایه انگلستان^۳ با مقرری خاص^۴ بوده است.

بعد از این که **میرزا خدا**، همان حسینعلی نوری معروف

۲- مطلع الانوار: چاپ چهارم ۶۴۸/

۴- ارمغان استعمار: ۵۳۳

۱- بهاءالله و عصر جدید: ۴۴

۳- مائده آسمانی: ۲۹۰

به بهاء در عکا به مرض اسهال خونی می میرد. فرزندش عباس افندی با لقب عبدالبهاء جانشین خدای انگلیسی می شود. در سال ۱۹۱۱ میلادی در منزل میسیس کراریر می گوید: «آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است»^۱ و در سال ۱۹۱۲ که به جای روسیه، انگلستان را به اربابی انتخاب می کند، با آمریکا نیز رابطه‌ای ویژه برقرار نموده، به طور آشکارا نتایج خدائی خود را به پای استعمار انگلیس و آمریکا می ریزد و آنها نیز از هیچ حمایتی از او دریغ نمی کنند. انگلیس ها به محض این که مطلع می شوند مأمورین جمال پاشا سردار عثمانی به لحاظ جاسوسی عبدالبهاء تصمیم به قتل او می گیرند، فوراً با تمام قوا در دفع این خطر وارد عملیات می شوند.^۲ عرض ادب نوکرانه پسر میرزا خدای بهائیان، نسبت به انگلیس، به جایی می رسد که پس از خاتمه جنگ، انگلستان در جهت قدردانی از عبدالبها طی مراسمی لقب «سر» و نشان «نایت هود» را که بزرگترین نشان خدمتگزاری به انگلستان است به او اعطا می کند.^۳ و عبدالبها در دعائی که انشاء می نماید می طلبد سایه امپراطور اعظم انگلستان جرج

۲- قرن بدیع / تألیف شوقی افندی: ۲۹۷/۳

۱- خطابات: ۳۳/۱

۳- همان مأخذ: ۲۹۹/۳

پنجم بر سر اقلیم عربی فلسطین مستدام باشد.^۱

یا میرزا غلام احمد قادیانی که یکی دیگر از پادوهای انگلیس می باشد با همین ادعاهای حسینعلی نوری در مسیر خدمت به انگلیس ها در قاره هند فعالیتش را شروع می کند، اعتراف می نماید: «من بیشتر عمرم را در پشتیبانی از حکومت بریتانیا و کمک به این دولت به سر بردم» و با افتخار می گوید: «در باره جلوگیری از جهاد و لزوم اطاعت از انگلیس ها، که اولوالامر هستند آنقدر کتاب و اعلامیه نوشته ام»^۲ همو افتخار دارد که شصت سال از عمرش را با زبان و قلم مبارزه کرده تا قلوب مسلمانان را نسبت به حکومت و همکاری و دوستی انگلیس جلب و جذب نماید.^۳ و چنان وقیحانه می نویسد: «عقیده ام را بارها تکرار کرده ام، برای اسلام دو بخش وجود دارد. بخش اول اطاعت از خداوند و بخش دوم اطاعت از حکومت که آن حکومت انگلیس است.»^۴ چنین فردی را از برخی پیامبران اولوالعزم بالاتر معرفی می کنند.^۵ چنانکه نوبهائیان در وبلاک های خصوصی و سایت های ترویج بهائی،

۱- مکاتیب: ۳/۳۴۷

۲- جنبش های نابودکننده: ۴۴، تریاق القلوب / غلام احمد قادیانی: ۱۵

۳- ضمیمه شهادة القرآن به قلم غلام احمد قادیانی / چاپ ششم: ۱۰

۴- گوهر قرآن / غلام احمد: ۳

۵- حقیقة النبوه / بشیر احمد: ۲۵۷

درباره بهاء الله معتقدند: هرچند با مسلمانی دعوتش را شروع کرده، لکن اگر بر انبیاء برتری نداشته باشد کمتر نیست. در صورتی که گویا فراموش کرده‌اند او ادعای خدائی دارد!!

دلیل دیگر که بهائی‌گری و قادیانگری و ازلی‌گری مذهب نیست بلکه شبه مذهب هم نمی‌باشد، تناقض گوئی حسینعلی بهاء الله، یحیی صبح ازل و غلام احمد قادیانی و ترقی در مناصبی که برای خود قائل شده‌اند. به تعبیر دیگر ثابت نبودن در مقامی که به وسیله آن مردم را اغوا نموده‌اند. مثلاً غلام احمد قادیانی به تمام معنا نوکر کت‌بسته‌ی انگلیس در میان سه ادعا سرگردان بوده است: مسیح موعود که با رجعت مسیح آن را به خود نسبت داده، خلیفه‌المسیح که درست ضد ادعای قبل است و مهدی موعود که با هر دو ادعای دیگرش منافات دارد. جالب این که در همان مقام ادعای مهدویت، مانند علی محمد باب که در مقام باییت و میرزا حسینعلی نوری در مقام مهدویت مدعی پیامبری هم بوده، خود را همانند همپالگی‌های بابی و بهائی، صاحب شریعت، کتاب و قبله دانسته است. ولی چون با حقیقت غیر قابل انکار خاتمیت مواجه بود، این پیامبری را در مقام ظهور پیامبر عظیم‌الشان اسلام در خویش تعریف کرده که البته علی

محمد باب و بهاءالله یا یحیی صبح ازل این شیطنت را آموزش ندیده بودند.

یا میرزا حسینعلی نوری که شیطنت آموزی را از **خبرچین** سفارت روس تزار در ایران آغاز کرد، در فتنه علی محمد باب در کمال بی اعتقادی به او و ادعایش، به او اظهار عقیده نموده، مدت ها بنا بر وظیفه ای که سفارت روس برایش معین کرده بود در کنار یحیی نوری برادر ناتنی اش در زمرة کسانی بود که مأموریت داشتند در کمال بی اعتقادی نه فقط معتقدانه در انظار به علی محمد باب ابراز اعتقاد نمایند، بلکه به ترویج او در همه گیر شدن ادعایش کمک نموده، کمبودها را به سفارت روس اطلاع دهد. اگر حسینعلی نوری گلیم بخت خویش را می بافت، در حالی که از امکانات سفارت برای ترویج علی محمد باب استفاده می کرد، از آن چه انجام می داد به سرنوشت خویش نیز مربوط می ساخت؛ زیرا برایش یقین شده بود اگر ناز شخصی نشان بدهد، آینده این مسلک سازی از آن او می شود؛ ولی غافل از اینکه برادرش یحیی توانسته بود علی محمد باب را تسخیر نموده، مسأله جانشینی او را به خود اختصاص دهد.

میرزا حسینعلی که هنوز رعیت است و تابع فدائی علی

محمدباب، مصلحت خویش را در اطاعت از یحیی صبح ازل دید، ولی دیری نپائید بنا بر پیش بینی علی محمد باب که گفته بود آینده این مذهب انگلیسی به دست «من یظهره اللهی» می افتد، قبل از زمان موعود مدعی این مقام شده، از یحیی صبح ازل جدا می شود، نخست دعوی رجعت حسینی و سپس رجعت مسیحی نمود و به تدریج سلسله صعودی این ادعا را مانند علی محمد باب سلف روسی خویش به رسالت و شارعیّت و حلول خدا رسانده، ندای «انا الهیکل الاعلی» را مانند «انا ربک الاعلی» فراعنه سر داده، جاسوسان که به صورت مریدان معتقد و پیروان سینه چاک در اطراف او بودند اطاعت نموده، دام و دانه‌ای برای فریب مردم عوام و فرصت طلب شدند. که چنین شواهد، بهترین دلیل بر مذهب نبودن بابی‌گری، ازلی‌گری، بهائی‌گری و قادیانی‌گری است. بلکه به تعبیر بانو قدس ایران: «این آقایان از عمال مخصوص خداوند سیاست [انگلیس، آمریکا و فرانسه] روی زمین اند.» سپس به عنوان شاهد مثال خود را مورد سؤال قرار می دهد: «نمی دانم میرزا خدا چرا نطق‌های خود را در پاریس و آمریکا پایان می برد.»^۱

به هر روی نویسنده رساله «بارقه حقیقت» به دو دلیل بسیار ساده اول خدائی میرزا خدای بهائیان را که مُرده است، زیر سؤال برده، می نویسد: «آیا می شود خدائی که محتاج به پول مخلوق خود بوده و اعاشه^۱ خود را از نتیجه زحمات مخلوق خود تأمین می کند خدایش نامید»؟!^۲

و دلیلی را که در کنار تعبیر «حزب پست»^۳ برای مذهب نبودن بهائیت می آورد می توان در چهار موضوع که با قوانین مذاهب آسمانی سازش ندارد - بلکه ضد آن است - خلاصه کرد:

الف - می نویسد: «اگر مذهب بهائی، مذهبی بوده و راهنمای مردم!! چرا این همه شهوت پرستی و هوس رانی در او جمع شده و با سیاست اجانب توأم می گردد؟» سپس از بهائیان می خواهد: «قدری تفکر و تأمل نموده، دقیق شوید که مذهب برای چیست و مقصود از مربی [دینی] کدام است.»^۴

ب - می نویسد: «قائد و رئیس [= عبدالبها، شوقی افندی] و مبلغشان [نظیر اسداله قمی] با زنان و دختران آنها [= امت]

۲- از متن حاضر: ۶۰

۱- روزی، رزق، مایحتاج زنده بودن

۴- از متن: ۶۲

۳- از متن: ۷۰

سال‌های سال بی‌عفتی کرده و می‌کنند»^۱ آیا چنین اشخاص کثیفی می‌توانند پیامبر و امام برگزیده خدا باشند؟!

ج - می‌نویسد: «مذهب را غیر از یک اسم بی‌معنی چیز دیگر معنی نمی‌کنند. زیرا که حساب و کتابی در بین نداشته، از عذاب و عقاب ترسی ندارند»^۲.

د - هر دقیقه رنگی به خود گرفتن با دشمن مذهب خود لاف برادری زدن را روش پیروان مذهبی ندانسته، می‌نویسد: «گاهی مسلمان شده، گهی عیسوی شوند؛ وقتی زردشتی و موقعی کلیمی گردند»^۳ سپس دلیل می‌آورد آیا «تا حال دیده‌اید شخصی که مسلمان واقعی بوده و به خدا و به حضرت نبی اکرم اعتقاد داشته بهائی‌ها بگویند من بهائی هستم!!»^۴

خیانت مالی

آنچه امثال علی محمد باب، یحیی صبح ازل، بهاء، عبدالبها، شوقی افندی و مادرش را برآن داشت که به قیمت هربی‌دینی و اعمال خلاف شرف انسانی در رأس مسلک

۱- از متن حاضر: ۶۹

۲- از متن: ۶۳

۳- از متن: ۶۳

۴- از متن: ۶۳

استعماری بهائیت قرار گرفته، در درجه اول وظیفه داشتند به نام دین و دینداری، موانع استیلای کامل استکبار سلطه گر را از میان بردارند، سپس وسیله‌ای کارساز برای عثمانی و روس، انگلیس و فرانسه، آمریکا و آلمان جهت غارت و چپاول ملت‌ها بوده، چنان‌که اداره کنندگان مسلک‌هایی قدیمی‌تر مانند اسماعیلیه، صوفیه، شیخیه نیز به جهت درآمدهای آقائی در مقام نوکری صاحبان زر و زور به دین‌سازی تن داده‌اند. ولی چون اتباع فرقه‌ها از این امتیاز مسلک‌داری بی‌اطلاع بوده و هستند با کمال رضایت، مقررات مالی مسلکی عضویت فرقه را پذیرفته، در حد توانائی خود می‌پردازند. مثلاً او که اسماعیلی است حتی به خود نمی‌گوید آقاخان اسماعیلی بیشتر می‌خورد تا بیشتر چاق شود و بیشتر سیم و زر و جواهر بگیرد. یا صوفیان حتی با خود هم زمزمه نمی‌کنند عشریه با این که خمس در دین است، چرا به مصرف شخصی رسیده و می‌رسد؟! شیخیه و قادیانیه نیز درآمدهائی دارند که صرف سران مسلک می‌شود.

بهاءالله، عبدالبها و حتی شوقی کثیف‌الاعمال برای جمع‌آوری نذورات و سایر درآمدهای مرسوم در بهائیت «حاجی امین» و «امین امین» دارند که بنا بر اقرار سرشناسان

مبلغان بهائیت در حالی که دستی در نوامیس بهائیان داشته‌اند، دستی هم در اخذ مالیات‌های مسلکی، حتی تحف و هدایائی را که بهائیان برای عبدالبهاء با زحمت یک ساله تهیه می‌کردند و می‌فرستادند، در بین راه مورد مصرف دیگری که صاحب مقامی بوده می‌رسیده است.^۱

بانو قدس ایران می‌نویسد: «پیغمبر بهائی توسط حاجی امین یا امین امین حاجی غلامرضا، به اسم شرکت خیریه، خریدن زمین برای بهائی‌ها و مخارج مشرق‌الاذکار پول جمع کرده، در پاریس و لندن و جاهای قشنگ اروپا به شاباش خانم‌های مدرن تقدیم»^۲ کرده‌اند.

۱- چرا از بهائیت برگشتم / مسیح‌الله رحمانی مطالعه شود.

۲- از متن حاضر: ۶۴

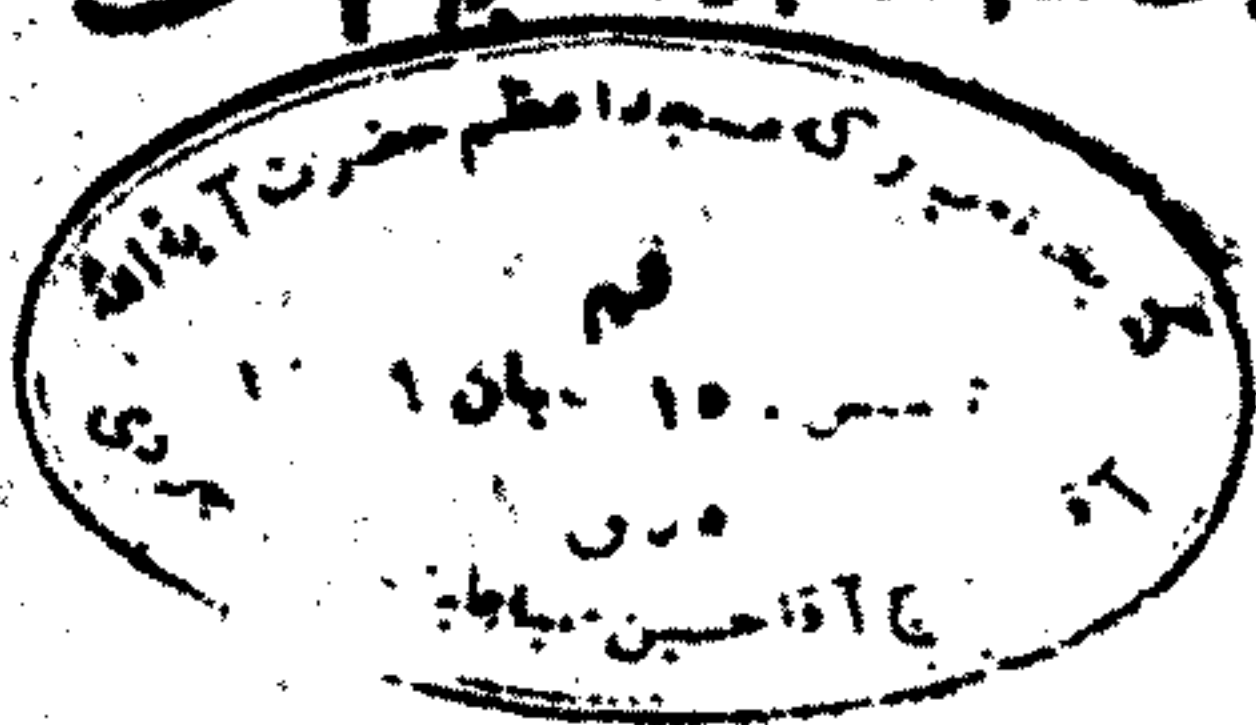
آغاز

بارقہ حقیقت

انتباہنامہٴ یک خانم بھائی

۱. مجلد کتابی است که بموجب وصیت مرحوم حجة الاسلام
آیت الله العظمی در انصافیهانی حضرت آقا فاضل العظمی آقای حاج آقا حسین
..... فیروز جردی مدظله العالی انتدال یافته و معظم له بکتابخانه مسجد
شم قم اهداء فرمودند

سردس کتابخانه مبارک حضرت آیت الله العظمی



بارقه حقیقت ۱۵۴

انتباه نامه

- یک خانم بهائی -



(جای فروش)

خیابان ناصریه

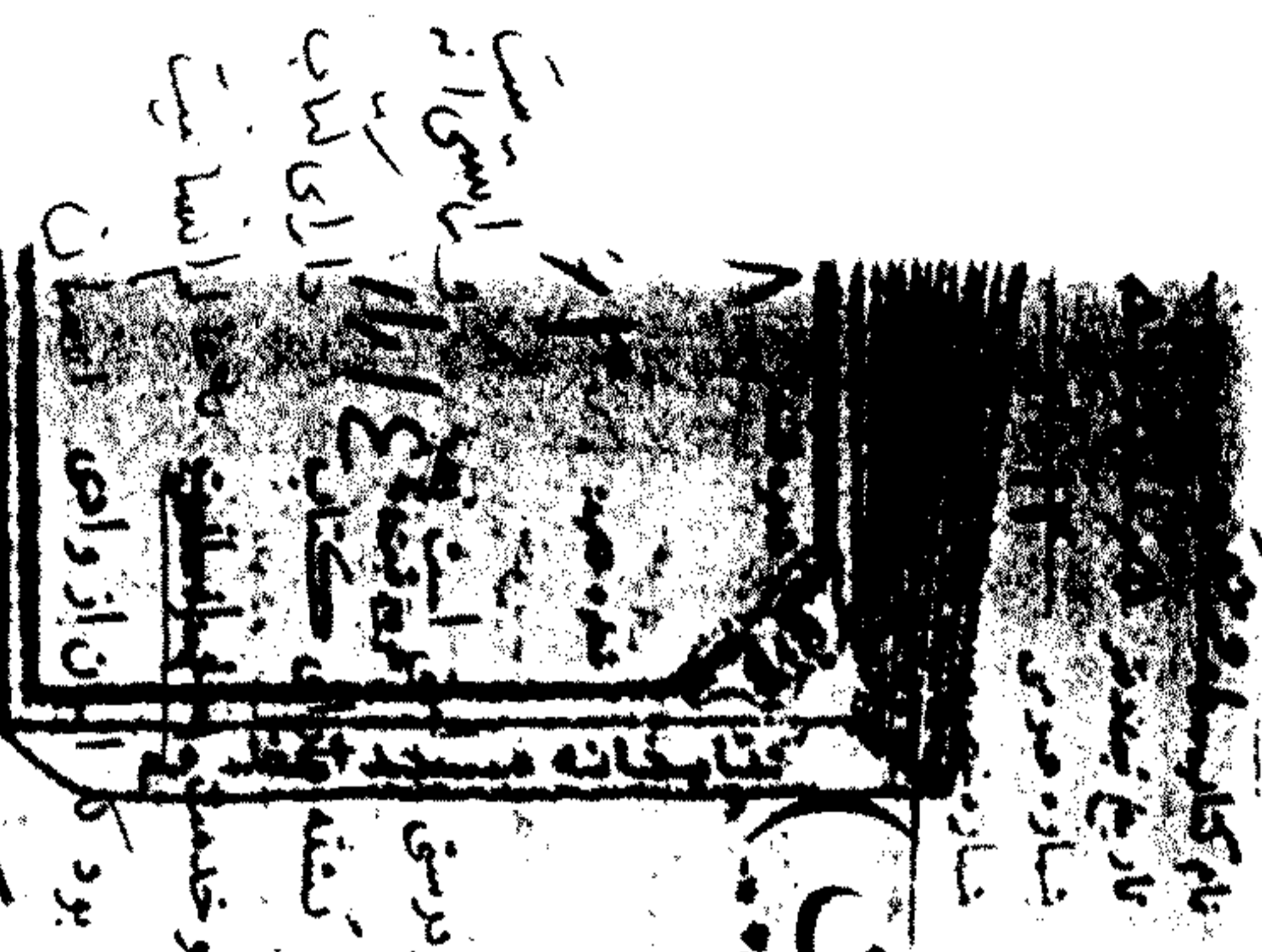
کتابخانه فردوسی

۱۵ شاهی

۱۳۴۵

قیمت

طهران - مطبعه اتحادیه



(بارقه حقیقت)

مختص بکتابخانه و مکتب مسجد اعظم - قم ✦ آغاز سخن ✦
از کتابخانه خارج نمود

اساس فلسفه ادیان در دنیا برای خوبی و خوشی و درستی
 بر عکس! هر کسی از جانب خدای واحد مأمور و رسول نشسته
 مرسول و اراده متین بوده و مقصود او جز راحق نوع بشر و خدمت
 چیزی دیگری نبوده ظهور و جو منزه رسول اکرم برای این بود که
 جهالت را به راه سعادت هدایت شود و در دو دنیا خوشبخت کرده تا اینکه مثال
 حیوانات سر بیاین بچردد و خود را برای دنیا و دنیا را برای خود ملزوم بماند
 و تمام خوبیهای دنیا و آخرت را در درازی روده خود بنداشته و با تحلیل صدمه خود

آغاز سخن

اساس فلسفه ادیان در دنیا برای خوبی و خوشی و درستی و راستی است نه برعکس! هرکسی از جانب خدای واحد، مأمور و رسول گشته، دارای کتاب مرسل و اراده متینی بوده، و مقصود او جز راحتی نوع بشر و خدمت به عالم انسانیت چیز دیگری نبوده. ظهور وجود منزه، رسول اکرم برای این بود که انسان از وادی جهالت به راه سعادت هدایت شود و در دو دنیا خوشبخت گردد؛ نه اینکه مثال حیوانات سر به پائین بچرد. و خود را برای دنیا و دنیا را برای خود لازم ملزوم بدانند. و تمام خوبی های دنیا و آخرت را در درازی روده خود پنداشته و با تحلیل معده خود حساب کنند. اصولاً انسان در تمام قسمت ها بایستی از حیوان جلو بوده و صاحب افکار روشن و پاک باشد، نه آلوده به اغراض دین، دنیا

را به‌دینار و درم فروختن. و در روی خاکی که انسان‌ها از خود به‌یادگار گذاشته و گذشته‌اند، نیرنگ و دوروئی کردن. و دام تزویر نهادن و اتصالاً به‌نام مذهب و دین مغازه باز کرده، خدا فروخته و رسید لیره دادن. و افراد بشر را به‌زحمت انداختن. و دواسبه در مغز پوچ آنها تاختن. و به‌موجب یک رسید «ای امین‌الهی^۱ دویست و پنجاه لیره که فرستاده بودید و اصل گردید» به‌بندگان ما رحمت ما را نازل کن نوشتن، کار یک انسان کامل و منصفی نیست؛ زیرا که خدای مهربان، خوبی و ظرافت و محبت خود را در بدو خلقت از همه طریق نشان داده و خود را محبوب لایزال شناسانده، از خدای ابدی غیر از مرحمت و عدالت برای بشر چیز دیگری عاید نیست. اگر زشت‌کاری و بداخلاقی به‌ظهور رسد، از عدم لیاقت و ناتوانی و مظالم خود بشر است، نه خدای واحد و مهربان. در صورتی که خوبی خدای محبوب برای ما ثابت شد، رسولی که از جانب خدا فرستاده شده، [مرکز] خوبی است، نه مظهر بدخوئی. و اگر پیغمبری با گفته خود، بدون دلایل منطقی خود را از جانب خدا نازل کرده، و پرپر زده از امین‌الهی ۲۵۰

۱- منظور فردی است که از طرف بهاء‌الله یا عبدالبهاء و شوقی افندی به‌جمع پول‌های مقرر شده مأمور بود.

لیره بگیرد، او پیغمبر [منظور بهاءالله یا عبدالبها است] نبوده، بلکه او را می‌شود گفت حقه‌باز باهنر.

نگارنده‌ی این وجیزه^۱، یکی از آن اشخاصی بوده‌ام که در **توی حقه این حقه‌باز ماهر مدت‌ها افتاده و غوطه‌ور بودم؛ تا وقتی** که از زمین و زمان عرصه برایم تنگ شده، به‌خیال رهائی افتادم که از دام بندگی آزاد و قید نیرنگ را پاره کنم و متدین به‌دینی گردم که آن دین، مرا از همه حیث نگهداری کند. و دست حمایت برفرق من ساید. و مرا از مظالم این طایفه گمراه برهاند. پس از اینکه تشریف به‌دین مبین و منزله اسلام حاصل کردم، خود را خوشبخت‌ترین انسان‌ها پنداشته، خواستم اول از راهنمای محترم، حضرت مستطاب آیه‌الله **خالصی** - ادام‌الله عزته^۲ - که در محضر محبوبش به‌آرزوی دیرینه خود رسیده، دست به‌دامن حضرت محمد مصطفی (ص) انداختم و از تیره‌بختی و گمراهی خلاص شدم شکرها نموده، و خدمتی نیز به‌عالم انسانیت و دیانت حضرت نبوی بنمایم. و در این فکر، عزم کردم که رساله‌ای

۱- مختصر

۲- حاج شیخ محمد خالصی از علماء مجاهد مبارز فرزند فقیه مجاهد حاج شیخ مهدی خالصی کاظمینی است.

بنویسم و نظریات و مشاهدات قطعی خود را به حضور قارئین محترم برسانم؛ تا بلکه مردهای خواب رفته بیدار، و زنهای نادان، پشیمان گردند و خود را به شاهراه سعادت برسانند. از خدای متعال همی خواهم توفیق!

از خوانندگان محترم مستدعیم که به گوش هوش عرایضم را شنیده، و بادللی خالی از غرض به مطالبم پی برند؛ تا حقیقت گفتارم واضح، و ثبوت دلائلم ظاهر گردد.

اینجانب قدس ایران در عائله بهائی بوده، در سنه ۱۳۲۳ متولد شده، و در هفت سالگی ممیز گشته، به من گفتند جمال مبارک «میرزا حسین علی» خداست. و حضرت من اراده الله غصن اعظم «عباس افندی» پسر خداست. و نوشته جات او هم تمام آیات الهی است. و غیر از ما بهائی ها تمامی ملل عالم، از مسلمین و یهود و مسیحی و بودا، از علماء و سلاطین و امراء و فلاسفه، همگی محتجب^۱ مانده،^۲ و از رحمت رحمانیه محروم، و به آتش قهر و غضب الهی گرفتارند! آنها را اغیار می گفتند و خودمان را احباب می نامیدند. من هم

۱- در پرده شده، پنهان

۲- از جمله روش های تبلیغی این گروه ضاله همین ادعاهای بی اصل و اساس است که صبحی، نیکو، آیتی و صالحی مراغه ای نیز به آن اشاره کرده اند.

به همین عقیده، از طفولیت رشد و نما می‌کردم. و تاکنون که موقع بیداری و هوشیاری من است، به آداب و اخلاق و روش و اطوار بهائیان متخلق و مانوس بودم. معلوم است مثل منی که در خانه پدر بهائی تربیت شده، و در خانه شوهر بهائی زندگی می‌کرده است، به کلی از آداب رحمانیه دور و محروم مانده جز محامد منقوله دروغی از میرزا خدا و عباس افندی چیز دیگری نمی‌شنود. چنانکه مدت‌ها در مجالس و محافل شان رفته، غیر از ذکر الوهیت میرزا حسینعلی و عباس افندی، و قرائت مکاتیب آنها به جای قرآن، و طعن و استهزاء^۱ به شریعت طاهره نبویه،^۲ چیز دیگری نشنیدم. اینکه به هوش و گوش مردم غالب آمده و به طور غلط قانع می‌کنند و می‌گویند میرزا حسینعلی خداست، آیا خواننده خوب توجه [می] کند [تا] ببیند که پس از مرگ میرزا حسینعلی چند سال است که مایه خدا مانده ایم؟ و رحمت آن نیز در زیر زمین خاک شده و قدرت و توانائی خدا پوسیده است؟! اگر او خدا بود، چرا مرد؟ خدا مگر ازلی و ابدی نیست. خدا مگر مخلوق

۱- مسخره کردن، ریشخند کردن

۲- در صورتی که جوانان مسلمان را به این دروغ فریب داده می‌گویند برای به عضویت درآمدن بهائیت نخست باید مسلمان شوید و سپس تقاضای بهائی شدن را بنمائید، که متن بهترین دلیل خدعه و تزویر این شیادان است.

است که مرده و نابود شود، و خاک او زیارتگاه قرار داده گردد. اگر بنا بر این باشد هرکسی صبح زودتر از دیگری از خانه بیرون آمده خدا نامیده شود، برای مخلوق وظیفه‌ای جز **تحویل گرفتن خدا و عودت دادن او نمی‌ماند**. بلکه خود افراد بشر به‌طور تنظیم، اتصال ادعای خدائی را خواهند کرد. «فاعتبروا»^۱ مثلاً **بهائی‌ها** می‌گویند مسلمان‌ها دچار خرافات و اوهام شده‌اند که از اوطان و دیار خود هجرت و مسافرت می‌نمایند تا قبر کهنه را ببوسند و یا سنگ سیاهی را طواف نمایند. اما در عین حال خودشان به‌عکس و حیف می‌روند که استخوان پوسیده و خاک شده میرزا خدا را زیارت کنند.

در یک جا معجزات و خارق عادات همه انبیا و مرسلین را تکذیب می‌نمایند، و **در جای دیگر** همان معجزات را صدچندان کرده به حساب خدا [بهاءالله] و پسر خدا می‌نویسند.

در یک جا به استشفاء^۲ تربت حضرت سیدالشهدا (ع) و به روضه خوانی مسلمین خندیده، می‌گویند اینها همه موهومات است، و **در جای دیگر** موی نحیف عباس افندی را

۱- در مقام شگفتی از چیزی یا کسی بر زبان رانند، پس عبرت بگیرید

۲- شفا خواستن، طلب شفا کردن

شعرات^۱ مبارک نامیده، و ناخن و پیراهن چرکین او را برای تزیین و تکریم و شفا یافتن از بلایا، در خانه‌ها گذارده پرستش می‌کنند؛ و برای مریض‌های خود نبات تبرک گرفته، و خاک حیفا را بوسه می‌زنند.

در جایی می‌گویند ما با تمام ملل، با روح و ریحان معاشرت می‌نمائیم، و طعنه به علمای اعلام می‌زنند که چرا مردم را از معاشرت **بابی‌ها** و گروه ظاله ممانعت می‌کنند.

در جای دیگر تا یک نفر از خودشان هوشیار شده، نخواست که در عصر حاضر گوساله پرست گردد و مخلوق و خالق را بشناسد، فوراً تکفیرش کرده، به امر **شوقی افندی** که مشهور به (حضرت ربانی) **جانشین عباس افندی** است، حکم به محفل روحانی صادر می‌شود که با آن شخص، معاشرت به کلی حرام است. **بهائی‌ها** نیز حتی المقدور درباره چنین شخصی در صدد تلافی و انتقامند.

در جایی که قرائت قرآن با ذکر احادیث سید المرسلین می‌شد، تمام با خنده و قهقهه گذرانده، احترام و وقعی نمی‌نهند. و برعکس در محفل خودشان کاغذ عباس افندی را که نوشته «ای امین الهی! نامه مورخه ۱۵ جمادی الثانی

رسید ۲۵۰ لیره که ارسال کرده بودید واصل شد» و امثال اینها را با تغنی و آواز، یک نفر می خواند و حضار مؤدب و دست به سینه نشسته، به عقیده مشعومه^۱ خودشان، آیات الهی را گوش می کنند. و اگر طفلی در آن موقع تشنه گشته آب بخواهد، از طرف حضار به او پرخاش می شود که مگر نمی بینی مشغول تلاوت آیاتند. واقعاً در این عصر، یک وجود معمولی را که مرگ طبیعی بر او مستولی است، خدا نامیده، پرستش کردن، جای خنده و تعجب است! برای اینکه اگر خدای مخلوق بمیرد و فانی شود، حساب و کتاب جماعت، دست که می ماند؟ و به کجا سپرده می شود؟ در این صورت ما حق تنقید^۲ به گوساله پرست ها نداریم؛ زیرا که گوساله پرست ها خدائی را در فکر خود می پرستند که از او منافع برای بشر، ولو جزئی باشد، باز متصور است. ولی از گرفتن ۲۵۰ لیره و دادن قبض رسید، جز ضرر و ظلم برای بشر چیزی عاید نیست. آیا خدائی که محتاج به پول مخلوق خود بوده، و اعاشه^۳ خود را از نتیجه زحمات مخلوق خود تأمین می کند، می شود یک

۱- از ریشه شَعَم یعنی عقیده صلح آمیز و صفا آور بین مردمان

۲- نقد و انتقاد، مرحوم دهخدا این واژه را که مأخوذ از تازی است، غلط می دانست.

۳- امرار معاش، زندگی کردن

همچون موجودی را که از موجوداً خود خبر ندارد، خداهش
نامید، و بنده‌ای برای او تصور کرد، و کتابی و آیاتی از او
منتظر شد؟!

از اخلاق و طرز تبلیغ بهائی‌ها، یکی دیگر این است که
صورت حق به جانب و مظلومیت را به خود داده، سیاست
باطنی خودشان را اجرا می‌نمایند. و دیگر با زبان چرب و نرم
به مستمع می‌گویند در مقابل حکم خدا موظف و مجبوریم
آنچه را که می‌دانیم به شما بگوئیم. در نظر محترمتان پوشیده
نماند که همین عبارت، بزرگ‌ترین رنگ‌ها است که بی‌طرفی
خود را ثابت کرده، جلب نظر مستمع را می‌نمایند. و شنونده
بیچاره برای اینکه حکم خدا را شنیده گمراه نشود، قطعاً
بایستی خود را برای گفته‌های مبلغ مزور حاضر نماید. و
هرچه می‌گوید بشنود. باقی، بسته به طراری^۲ گوینده است. و
در ضمن صحبت هم، دو تا لوح بیرون آورده و بوسیده و
آهی کشیده، می‌گوید ای کاش! مردم خدا را می‌شناختند.
در اینجا مقصود گوینده این است که خود را خداشناس
قلمداد کند. مخفی نماند، اغلب مبلغین بهائی، مستخدم من
جانب البهائ هستند؛ نه اینکه خود با عقیده خود حاضر

به تبلیغ شده‌اند. چون که تمامی مبلغین ماهیانه‌ی مخصوص داشته، نوکر شخصند، نه مأمور حقیقت!!

تصور کنید این اشخاص خدا می‌شناسند! میرزا حسین علی را (ملقب به بهاء‌الله) که شخصی مثل ما بوده، خورده و خوابیده و مرده، خدا شناخته و همه جا او را حاضر دانسته، حیات و ممات مردم را به دست او می‌دانند!

آیا اگر مذهب بهائی، مذهبی بوده و راهنمای مردم است، چرا این همه بداخلاقی و شهوت‌پرستی و هوس‌رانی در او جمع شده، و با سیاست اجانب توام می‌گردد؟ قدری تفکر و تأمل نموده، دقیق شوید که مذهب برای چیست و مقصود از مربی کدام است، و پیغمبر در میان مردم برای چه برانگیخته می‌شود. و قانع شوید که بدون مربی هیچ چیزی ترقی نکرده، و از حضيض^۱ ذلت، به اوج عزت رهسپار نشده است، مگر به تعلیم مربی. شخص مربی وقتی مجاز به تعلیم و تربیت است که از تربیت شونده روحاً و جسماً پاک و منزّه و دانا باشد، نه برعکس! حال تصور کنید که خداوند باریتعالی تربیت بندگان را به دست شخص عوام‌فریبی سپرده، که با عرض^۲ و ناموس بندگان بازی نموده، قانون پوچ و مهملی

را به دست مردمی داده که بداخلاقی و بدرفتاری را پیشه خود ساخته اند!

آیا مردم منتظرند که بهائی ها بگویند ما نفهمیده بهائی شدیم، یا از پدر و مادر بهائی بودیم؛ یا خواستیم بی قیدی را پیشه خود نموده، تن به همه طور بداخلاقی در دهیم. البته وقتی کسی خواست خدائی را شناسد و به پیغمبری معتقد نشود و به همه طور بی حسی تن دهد بهائی می شود. چون که بهائی ها خدا را مثال خودی فرض کرده، پیغمبر را شخص معمولی و عادی می دانند. و مذهب را غیر از یک اسم بی معنی چیز دیگر معنی نمی کنند. زیرا که حساب و کتابی در بین نداشته، از عذاب و عقابی ترسی ندارند. و اساساً مقرر به آخرت و نتیجه و انتهای دنیا نیستند.

دیگر می گویند ما با تمام مذاهب و اشخاص با روح و ریحان، معامله می نمائیم. این خود سیاست بزرگی است که گاهی مسلمان شده، گاهی عیسوی شوند؛ وقتی زردشتی و موقعی کلیمی گردند. هر طور پیشرفت کار و زمان ایشان است، همان طور مانند بوقلمون هر دقیقه رنگی به خود گرفته، جلوه ای نمایند. ملاحظه بفرمائید یک شخص با مذهب

بدکاری چیز دیگری انتظار داشت؟ جایی که به دخترها از بچگی می‌گویند میرزا حسین علی، خداست و دنیا و آخرت همین جاست، چه مانعی در پیش است که دختر به اخلاق بد تربیت نشود و از خدا نترسد؟ چرا پی حفظ ظاهر نبوده، تحصیل و سایل خوش‌گذرانی نکند؟ دختران را به هرزه‌گردی مجبور و مشغول گردانند؛ پسران را به افسارگسیختگی و آزادی تمام عادت داده، یک محشر فوق‌العاده بی‌عصمتی را فراهم می‌کنند. که امروز اگر از آقایان قدری خوب نزدیک به آن طایفه شوند، رحمت به کفن دزد قدیمی می‌فرستند. خدای واحد را شاهد قرار می‌دهم که تا امروز از این طایفه در قسمت تربیت و رفتار نسوان - خواه مردها با زنان، خواه زن‌ها با مردان - به‌طوری که می‌دانم و به‌رأی‌العین مشاهده کرده‌ام ببینند، همین‌طور چشم پوشیده به‌من حق کاملی خواهند داد که من آنچه درباره‌ی آنها نوشته‌ام قطره‌ای است در مقابل دریا. اگر این وجیزه^۱ را خود بهائیان بخوانند و انصافی داشته باشند، به‌گفته حق من تصدیق خواهند آورد. اگر پاریس واقعی و تجاوز در حق همدیگر و آزادی کامل در عالم نسوان می‌خواهید، بفرمائید! زندگی طایفه بهائی را ببینید. بفرمائید

در ایام عید رضوان در باغ‌های معین و منزل‌های معهود این طایفه را با زن و مرد ببینید و به فساد اخلاق آنها پی برید.

آقایان، شماها خوابید. ای شمائی که اسم خود را مسلم گذاشته، به بیرق محمدی افتخار می‌کنید، امروز در پایتخت مملکت شما دست‌درازی این طایفه به‌نوامیس شما جای بسیار حیرت است! افسوس می‌خورم که از دور می‌شنوید و نزدیک نمی‌روید ببینید و اهمیت هم نمی‌دهید. ولی من به شما خبر می‌دهم که عنقریب نتیجه همین رفتار و اخلاق، طوری مستولی زندگی شما گشته و شما را از زندگی خود سیر کند که خود را نشناخته و سر خود را گم کرده، دست و پای خود را بسته، تسلیم اینها نمائید. تصور نفمائید که قسمت تربیت زنان بی‌اهمیت است! بلکه طرز زندگی و رشد و اخلاق، همیشه به‌بچه‌های کوچک، از زن بایستی شروع گردد. اگر این اخلاق زنان همین‌طور بماند، در آتیۀ نزدیکی، هستی و پایه شرافت شماها در معبر عام افتاده و پایمال جمله «انا کل لله راضیات»^۱ خواهد شد! زناشوئی و شرکت در زندگی و حیات و ممات و محبت و عشق و حقیقت یک زن و مرد، بدون اینکه همدیگر را بشناسند، و صغر سن را در

۱- ما همه از خداوند راضی هستیم (این جمله مخصوص زنان است)

دختر ملاحظه کنند، تنها در حضور امین الهی با یک جمله عربی تمام کرده، و از مرد هم یک جمله به یادگار گفته «انا کل لله راضیون»^۱ را شنیده، کار تمام می شود. البته طرز این زناشوئی و نتیجه این وصلت و شریک بودن در زندگی، در باغ های معهود مشهود می شود!

حال می شود اذعان نمود که حجاب زنها در ایران با این اخلاقی که موجود است واجب، و بلکه اوجب^۲ است. به عقیده نگارنده، نه اینکه زنها باید محجوب^۳ شوند، بلکه مردها نیز نقابی بر روی خود باید بیندازند. این همه فجایع و بداخلاقی که در فوق شمردیم، همه ناشی از عدم حجاب بوده، که در این طایفه موجود است. و چون بنده از اخلاق روحی زنان و مردانشان مطلع شدم، و عدم حجاب را در زنان، و نبودن اخلاق معاشرتی را در مردها مشاهده کردم، متنبه^۴ شدم. و همانا سبب انتباه من فقط مبادی اعمال و درشتی اخلاق آنها شد. خوشبختانه آن اخلاق و اعمال قبیحه که خود آنها را به آتش جهنم رهسپار می کرد، مرا

۱- ما از خداوند راضی هستیم، این جمله را مردان می گویند.

۲- واجب تر

۳- در پرده شده، پنهان

۴- آگاه، بیدار، خبردار

به نجات ابدی رساند. و در خوشبختی را به روی من باز نموده و نور مبارک محمدی را در قلبم تجلی داد. آن اطوار^۱ ناپسندیده و آن بی عصمتی و بی عفتی‌ها، آنان را به قعر ضلالت^۲ و رذالت^۳ می برده و فیض الهی و موهبت ربانی، مرا به روضه رضوان و حلقه اهل ایمان وارد کرد. و این مسئله غرابتی^۴ ندارد؛ چرا که ایشان به مبادی اعمال و قبایح اخلاق خود متذکر نیستند. چه که از بدو طفولیت، با همان عادات و اخلاق نشو و نما کرده‌اند. قومی که عفت و عصمت را موهوم بدانند، طایفه‌ای که زنا و لواط را امور طبیعی و عادی تصور کنند، جمعی که قمار و شراب را امر مباح و حلال پندارند، گروهی که اگر زنی از آنها به عفت طبیعی از ملامسه^۵ و مصاحبه با مرد اجنبی پرهیزد و اجتناب کند، نه باو طعنه زنند و ملامت نمایند که تو هم مانند مسلمان‌ها گرفتار اوهام و خرافات هستی، و او را سرزنش نمایند، چه غرابت و تعجیبی دارد که شخص بهائی، علاوه از دست درازی به اجانب یا مادرزن و خواهرزن و برادرزاده، بلکه با دختر خود دست درازی کند! چنانکه کرده و می‌کنند. اگر کسی

۱- حالت‌ها، کیفیت‌ها

۲- گمراهی

۳- پستی، فرومایگی، ناکسی

۴- شگفت و عجیب بودن

۵- یکدیگر را لمس کردن

ایراد کند، او را موهوم پرست می دانند.

ملتی که قائد و رئیس و مبلغشان، با زنان و دختران آنها سال های سال بی عفتی را کرده و می کنند، حرفی نداشته و کمال رضایت را از او دارند، و روز به روز عزت و احترامش را زیاد می کنند، اگر همان مبلغ نخواهد در آن طریقه ضاله باقی بماند و رشته تبلیغ را منقطع نماید، ناله همگی بلند شده، یکی می گوید این شخص زانی و بی عصمت بوده است؛ دیگری ناله می کند که ۱۵ سال قبل، خواهرزخم را تعقیب نموده، دیگری گوید که ۱۸ سال پیش بکارت دخترم را برداشته؛ از قضا هم همگی صدق می گویند. اگر به آنها بگویند چرا تا امروز نگفته بودی، می گویند مبلغ امر الله و مقرب درگاه سرکار آقا^۱ بود؛ به عزت امر لطمه می خورد. اما امروز به ما مربوط نیست. حال چه توقعی از این حزب پست می توان داشت!

در نتیجه این همه دردها و مشقات فکری و عملی، خواه از نزدیکان و خواه از دیگران که دیده و کشیده ام، این است که به درگاه خدای لایزال زانو زده، شکرها می کنم که الحمدالله

۱- به کار گرفتن این عنوان برای رؤسا بهائیت سابقه در شیخیه داشته و هنوز به روساء شاخه های شیخیه «سرکار آقا» خطاب می کنند. و این یکی از نشانه های همبستگی بهائیت با شیخیه است.

بیدار از خواب غفلت شده، و در روز ۱۹ شوال ۱۳۴۵ [۸۳] سال پیش^۱ به محضر محبوب حضرت آیه الله آقای خالصی - دامت عمره - شرفیابی حاصل، از این قوم تبری جست، و کلمه مقدسه شهادتین را به زبان جاری و در حضور ۳۵ نفر از آقایان مسلمین، به موجب ۴ ورقه بزرگ صورت جلسه، اقرار به گمراهی خود نموده، عید رضوان و روح ریحان را به آن طایفه واگذار کردم. هرچند که از سن رشد تا حال غرق خیالات بوده، و از احکام ساخته این مذهب تعجب و سرگردان بودم و اجرای آن را از غرائب^۲ فرض کرده، و بلکه از محالات می دانستم؛ ولی چه کنم که گاهی تربیت و تسلط پدری، از فهم مانع شده، و گهی عقم غالب آمده، تزریق و اعمال نفوذ پدری را از بین می برد. به هر جهت از صبح تا شام متفکر بوده و می گفتم: که

آن محنت مغرضین و این محنت کفر،

ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت

در هر صورت بعد از فکر زیادی، تصمیم گرفتم که از این

۱- باید توجه داشت این نوع فسادها که تجاوز به محارم یک نوع از انواع آن است و امروز به ندرت در جامعه دیده می شود، ۸۳ سال پیش در جمع بهائیان رائج بوده است.

۲- جمع غریب یعنی نا آشنا

طایفه گمراه دوری جویم. پس با عزم ثابت و قلب راسخ^۱ به نفس و عقل خود اعتماد نموده، و از وادی جهالت و بیابان ضلالت که در او سرگردان بودم، به سرمنشأ امن و امان رسیده، در سایه دیانت و امانت آرمیدم. و خداوند متعال پرده خبط^۲ و خطا را از چشم برداشته، صفحه صدق و صفا را در قلبم مجسم نمود. و از کج راهیم نجات داده، نزد مردمان چیزفهم و متدین سرفرازم نمود.

بایستی از **بهائی‌ها سؤال کرد** که اگر شما حق می‌گوئید، چرا نمی‌روید در مجالس مقدسه اسلام نشسته صحبت کنید و اظهار حیات و عقیده نمائید؟ فقط در گوشه‌های تنگ و تاریک، بعضی اشخاص بیچاره و نفهم را به‌چنگ آورده، لامذهبش می‌نمائید. اگر آنها می‌دانستند که ممکن است در نزد مردمان چیزفهم نفس کشیده و جنبش نمایند، یقیناً می‌نمودند. چون که آقایان عظام و مجتهدین دین مطهر اسلام، مانع از این نیستند که آنها صحبتی کرده و جوابی دهند. پس باید به‌اینها گفت: برخیزید و این بساط مگر و خدعه را برچینید و با ناموس و هستی مردم بازی نکنید. پی راه راست رفته، دست از قلب و ریا بردارید.

این مردمان بی همه چیز، به خود هم اشتباه می کنند و به همدیگر هم رنگ می زنند؛ خیالی ندارند جز خراب کردن مذاهب. و راهی پیش نگرفته اند به غیر از پیشرفت مقاصد اجانب. نه زن و شوهری را واقعی می گذارند، و قانونی برای ازدواج دارند، و نه عدم رضایت زندگی را اهمیت می دهند. نه در معاشرت قانونی داشته، و نه در موآنست^۱ حقیقتی دارند. نه روح ریحان را به راستی دارند، و نه عدم حجاب را با اعتصام^۲ و احترام معمول دارند. تمام به فکر خوردن مال مردم و فاسد کردن اخلاق عموم می باشند.

کدام یک از بهائی ها تا حال در فکر ترقی عمومی بوده و کتابی نوشته و جزوهای چاپ کرده و قدمی در این راه برداشته است؟ فقط حضرت! بهاء الله چنین فرمودند؛ و حضرت! عبدالبهاء چنین کردند؛ و حضرت! شوقی ربانی - که بچه مدرسه دیروزی است، و اغلب مردم اخلاق شخصیه و معلومات این حضرت را خوب می دانند - ...؛ چنین، امین الهی «حاج امین» مقرب درگاه خداست؛ امین امین «حاج غلامرضا» محاسب پاک و مطهر خداست؛ و دکتر مودی

خانم امت‌الله^۱ است. همین حضرات، حاج امین و امین امین بندگان پاک مقدس خدا، سفره گدائی را باز و دست تطاول را دراز نموده، اموال این گوساله‌ها را به عناوین مختلفه به غارت می‌برند. از هرکس آنچه می‌توانند از یک شاهی تا صد تومان در راه خدا و مخارج خدا می‌گیرند. و همچنین این بنده هم تا حال چندین قبض از امین الهی دارم که مبلغ فلان از «قدس ایران» به این جانب رسیده. و دادن این قبض که نه سر دارد و نه ته، برای این است که بفهمانند برای خدا می‌فرستیم. هرچند که بعضی اوقات، هم به خدا حقه زده، خود از هضم رابع^۲ می‌گذرانند. حال مرا مجاز می‌دارید که از آقایان بهائی خواهش کنم پول مرا که در این راه داده‌ام، به روح و ریحان عودت دهند؛ که من هم بنده همان خدا بودم. با اینکه انتظار چنین سخاوتی را از **میرزا خدا ندارم**؛ زیرا که از مخارج عیش و خوش‌گذرانی فزونی نمی‌آید. آیا دولت^۳ و آقای دکتر

۱- باید توجه داشت دکتر مودی یک زن بهائی است. امت افرادی هستند که به‌الله یعنی میرزا حسین علی نوری بهاء که ادعای خدائی کرد، گفته می‌شوند. در نتیجه خانم دکتر مودی زنی بود که با بهائیان دوره بهاء‌الله ارتباط نامشروع داشته است. البته قابل توجه است در بهائیت به‌بیش از چهار نفر امت می‌گویند.

۲- آخرین مرحله‌ی هضم و گوارش غذا در بدن

۳- اشاره به ارتباط نزدیک بهائیت با نظام‌های استبدادی خودفروخته داخلی در گذشته‌ها می‌باشد.

میلیسیپو در اینکه سالیانه مبالغ هنگفتی برای مخارج خدا از مملکت فقیر پول خارج می‌شود چه فکر می‌کنند؟ می‌توانند جلو احکامات خدای عکا را بگیرند یا نه. فتأمل! راستی بیائید کج نشسته راست صحبت کنیم؛ از این همه پول‌هایی که دائماً جمع می‌شود، سرآمدان این طایفه‌ی خدادار، کدام مدارس برای تربیت بچه‌های یتیم و فقرای بیچاره باز کرده، با عنایت ملحوظه^۱ خدای خود، خدمتی به‌بندگان نموده‌اند؟ کدام دارالمساکین^۲ را دایر نموده، و از کدام عاجز دستگیری کرده‌اند؟ آنها فقط می‌خواهند به‌اسم بی‌مسمی، در صف مردان ایستاده، خود را خداشناس و متدین بشناسانند. پیغمبری که از جانب خدا مبعوث می‌گردد، او متحمل بار گران از بهر راحت دگران است؛ نه متصدی و شریک پول بیچارگان. و عامل مخارج بیکران پیغمبر خدا، احتیاج به پارک و عمارت ندارد. برای او همه جا عمارت و جای کار است. پیغمبر خدا هر قدر نمو کند و صعود فرماید، از مزایای باطنی و از محسنات طبیعی‌اش باید استفاده کند؛ نه با توالی و ظاهرسازی و اطوار مخصوص، که امروز مطلوب

۱- نگریسته شده از روی مهربانی و محبت و شفقت

۲- جایی که عاجزان و نابینایان را در آن نگه دارند.

خانم‌های پاریس است. پیغمبر [بهاءالله و عبدالبها و شوقی] حافظ ناموس است، نه غاصب عصمت نوامیس مردم. حال بعد از ملاحظه‌ی این کتابچه، آقایان بهائی خواهند گفت، نظر خدا از این زن گمراه برگشته، و جهنم و بهشتی که خدای ما فرموده همین است. زنی که لیاقت بهشت را نداشته باشد (یعنی نخواهد گوساله بماند) به‌طور یقین جهنمی است.

یک مسئله خنده‌دار اینجا است که بهائی‌ها همیشه می‌گویند که ما ابداً با سیاست، کاری و دخالتی نداریم؛ ولی اغلب این آقایان از عمال مخصوص خداوند سیاست [انگلیس] روی زمین‌اند. نمی‌دانم میرزا خدا [بهاءالله] چرا نطق‌های خود را در پاریس و امریکا به پایان می‌برد، و نظر مرحمتی به‌بندگان شرقیش، خصوصاً ایران و طهران نمی‌فرماید! که در نتیجه‌ی نطق‌های مؤثرش گروه گروه این مردم را داخل در امر خود بنماید. یقیناً بندگان ایران و طهران‌اش مغضوب حضور و رانده درگاهند.

منحفی نماند معنی «گروه» در مذهب بهائی، از سه‌الی چهار نفر هستند. و اگر از چهار تجاوز کنند، «امت» نامیده می‌شوند. حال اگر سؤالی از میرزا خدا شود که چرا عنایت و مرحمت به این طرف‌ها نمی‌فرمائید، چون زمین شوره‌سنبل برنیارد «یعنی آیات و احکامات میرزا خدا در بازار ایران

به طور دلخواه رایج نیست» خواهند فرمود: میل ندارم. و مبلغین اش هم حق دارند در محافل و محاضر اسلام، اظهار وجود نکنند؛ زیرا که مچ‌شان را گرفته، حرف حسابی را به مغزشان می‌کوبند. و البته این مانع از پیشرفت مقاصدشان می‌شود و مخرب مذهبشان می‌گردد. باید به این...^۱ خندید و به این قانون و رویه استهزاء^۲ کرده، و محفل روحانی - یا محفل نفسانی و هوس‌رانی را - زیر پا گذاشت؛ و گفت:

آقایان بهائی! اگر لوحی از درگاه خدای ما نازل و بر شما گفته که وقتی جماعت بهائی، پادشاهی از خود خواهند داشت و بایستی تمامی **بهائیان** اطاعت امر او را کنند، این پادشاه کی و در کجا حکمرانی خواهد کرد؟!!

بد نیست یادی از گذشته کنیم، وقتی نمایندگان آرامنه به حضور ناصرالدین شاه آمده، از شاه خواستند که به سلطنت آرامنه کمک کند و امضاء کند که آرامنه باید پادشاه داشته باشند؛ شاه در مقابل درخواست آنان گفت که این مقصود شما خیلی خوب است، البته ملت ارمنی لازم است شاه داشته باشند، ولی اول لازم است محل سلطنت و مقر حکومت را دارا بوده و مملکتی داشته باشید، و آنگاه امضای

۱- خوانده نشد.

۲- ریشخند کردن، مسخره کردن

من و کمک مرا بخواهید؛ حالا بروید جای و مقامی برای خود بجوئید، بعد رحل اقامت و سلطنت بگسترید. آرامنه در مقابل این، ساکت مانده برگشتند. تا حال هم در این خیالند که از آسمان، زمینی برای آرامنه نازل شود تا آنها در یک جا جمع شده سلطنت کنند. حالا بهائی‌ها نیز جز ۱۵ تالوح در تمام دنیا چیزی ندارند. از حالا با اشتهای سلطنت زندگانی کرده، خوشند. «باشد که باز بینیم دیدار آشنا را»^۱

البته دانستن این فکر بهائی‌ها برای اهل هرمملکت، خصوصاً دولت ایران لازم است.

این مردم گوساله به قول خودشان «اغنام‌الله» با این رویه و اخلاق و رفتار می‌خواهند در آتیه پادشاهی داشته، سلطنت برپا کنند که سرپرستی از اینها بکند!!

گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله تو

آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

زندگی در دنیا، فرع کار و لیاقت است. تنها با دام تزویر به اسم مذهب، نمی‌توان مملکتی احداث نمود. عمارت در عالم افکار سهل است، ولی عمل در او مشکل. کسانی که علناً به لقب اغنام‌الله یا غنم افتخار می‌کنند؛ و به قدری کوچکنند که میان

۱- مصراع از حافظ است.

حیوانات، گوسفندی را برای خود انتخاب کرده‌اند، اینها لیاقت موقت زندگی را ندارند؛ تا چه رسد به سلطنت. زیرا که حیوان‌شناسان، گوسفند را سفیه^۱ نامیده‌اند. جایی که عقل نباشد، خط مشی غلط می‌رود.

سخن‌های آخرین

بسط مقال دادم و خوانندگان را خسته نمودم؛ ولی خود جانی از نو گرفته، تصمیم کردم تا می‌توانم در ابطال این طایفه شیاد سعی نمایم. بلکه گوسفندان بیچاره را از زیر زنجیر جهالت و تقلید صرف رها کنم. که دنیا دنیای معلومات است نه موهومات.

من خود را در نزد وجدان خود سرافراز دانسته و در پیشگاه خداوند متعال و محبوبم روسفید می‌دانم؛ زیرا که میان همسالان خود، در راه مقصود و مقصدم تا نفس آخر ایستاده، تکاپو زدم؛ تا اینکه از دام تزویر و بی‌ارادگی و تقلید و جهالت خلاص شدم. و پاره‌ای حقایق را به قلم آوردم که اغلب آن‌ها را خود در زمان گمراهیم به رأی العین مشاهده

کرده‌ام. با اینکه دشمنان حقیقت، موقع مطالعه‌ی این وجیزه، با ذره‌بین خصوصی و عینک مخصوص خود به‌من تاخته، خود هرچه هستند و عینک‌شان هررنگی است، مرا با آن رنگ خواهند دید، ولی باید فهمید که چشم حقیقت‌بین، علاقه به‌رنگ‌آمیزی ندارد. این است که من می‌گویم:

همه اندرز من به‌تو این است

که تو طفلی و خانه‌رنگین است

در راه زندگی شرافتمندانه، باید از جان و مال گذشت. بلی کسانی که همیشه به‌لباس دوروئی ملبس بوده؛ ظاهراً خود را خوش اخلاق به‌نظر داده، باطناً عامل مطلق بوده، آنچه میل دارند می‌کنند. آن اشخاص برای همه کس بدون محاکمه و تدقیق^۱ زبان تنقید^۲ گشایند و دشنه تکفیر کشند. بی‌خبر از این که خود به‌طور کامل ناپاک بوده و لایق همه قسم تنقیدند. زیرا که آنها در تاریکی زیست کرده‌اند و در پیش یک روشنائی آنی، چشمشان خیره و بعضاً کور می‌شود.

به‌خانم‌های عزیز خصوصاً، و به‌آقایان محترم عموماً که
نوشته‌های مرا می‌خوانند توصیه می‌کنم همیشه در اقدام

۱- پایان کار را نیک نگریستن، بررسی کردن

۲- مأخوذ از تازی، نقد و انتقاد

به کاری، اول عاقبت را اندیشیده و آنگاه عمل بندند؛ چه جهالت، انسان را همیشه به راه کج سوق می دهد. اگر بخواهید در عالم فهم انسانیت قدم بردارید، همیشه عقل خود را به کار برده، بعد اخلاق خود را پاک و منزّه سازید؛ که نتیجه بد اخلاقی، ضلالت^۱ محض است. انسان باید در تمام قسمت زندگیش عشق داشته باشد. اگر حضرت حسین -سلام الله علیه- عشقی در بر و شوری در سر نداشت، سر نمی باخت. در مقابل ایمان و اخلاق عشق داشته و از جان گذشتن علامت بزرگی است. هرکسی که عشق ندارد او مرده است.

خانم های عزیز! خلوص نیت و محبت بی آایش را پیشه خود سازید. و با همسری بسازید که او نیز با شما بسازد و اخلاقش پاک باشد. و دلدادۀ راه حقیقت بوده، پرستش خدای لایزال کند. نه معنی همسری را، همه سری تعبیر کرده، و از حقیقت زندگی بی نصیب شده، و ناموس زن و شوهری را به باد دهد، و از کیفر اعمال نترسد.

البته برای هر فرد و هر طایفه یا هر ملتی، با این جهالتی که در دنیا موجود است، قانونی لازم است که با راهنمایی آن قانون

کسی از حد خود تجاوز نکند؛ در این صورت امروز قانونی بالاتر و بهتر و مکمل تر از قانون حضرت نبی اکرم نیست. پس باید گردهم آمده، و با حقیقت دست به دست داده، گفته‌های بی اساس بهاء را بی اساس تر نمود. زیرا که مذهب و قانون برای جلوگیری از فساد اخلاق نوع بشر است، نه محرک هر قبایح و فجایع. برای آسایش و زندگی است، نه ذلت و رذالت.^۱ برای حفظ ناموس است، نه مشوق هواپرستی و خیانت. خوشبختی حصول نیابد مگر به راستی و درستی. شادمانی و خوشی به دست نیاید، مگر به دیانت و امانت. پس لازم است تا می‌توانیم از راه راست انحراف نجوئیم و گول یک مشت عوام و عوام فریب را که مغازه‌ی مذهب باز کرده، و محفل روحانی و نورانی درست نموده، و مذهب را آلت راحتی شخصی و اسباب تفنن و خوش گذرانی از مال مردم قرار داده‌اند، نخوریم. دام تزویر به نام مذهب گذاشتن و در عصر حاضر که فکر بشر در آسمان‌ها می‌گردد و موهومات را واقعی نمی‌گذارد، موقع مردن و جان سپردن یک نفر شخص عادی و یا غیر عادی گفتن که «آقا صعود فرمود» جای بسیار خنده، و بلکه گریه است! در صورتی که آقا قعود فرموده و مثال

۱- فرومایگی، پستی، ناکسی

سایرین به زیر خاک رفته! پس صید این صیادی که ابداً سرمایه علمی نداشته، و ترتیب صید کردن نیز نمیداند، نباید شد.

تقلید^۱، بزرگترین ضربه‌ی جهالت است که انسان را سر [در]گم و از مقصودش باز می‌دارد و در دنیا و آخرت روسیاه می‌نماید! برحسب معمول استدعا دارم اگر لغزشی در تحریراتم بینید قلم بخشش درکشید. چه که به قریحه^۲ خود، حقایق و مشهودات خود را برای خدمت به عالم انسانی و اسلامی نوشته‌ام. علاوه از یک محجوبه و پرده‌نشینی مانند من که سال‌ها به واسطه معارفه با این جماعت، از معارف اسلامی محروم مانده بودم، یقین است که نوشته‌جاتم خالی از نواقص ادبی و حسی نخواهد بود.

خواهش دیگر از خانم‌های بهائی که اسم بهائی را برای خودشان وحی منزل و شرف مطلق می‌دانند، من بعد برای بنده این خوب و شرف را نپسندند؛ که از این طایفه بیزار بوده،

۱- تقلید در اصطلاح بحث نبوت و امامت، اطاعت از معصوم می‌باشد که پیامبر و امام مفترض الطاعه است. و در ایام غیبت کبری، این اطاعت که مربوط است به امام قائم غائب - ارواحنا فداه - از نواب عامه فقیه مجتهد می‌باشد. لکن پیروی بدون تفحص را که کورکورانه است هم با تقلید معنا کرده‌اند. مؤلف نوع دوم را که از سر جهالت است بزرگترین ضربه جهالت بر همه آن چه مربوط به انسان می‌شود دانسته است.

۲- طبیعت، ذوق طبیعی

و می‌گوییم:

من عاشق نور پاک یزدان هستم از تیرگی ستم‌گریزان هستم
آتشکده‌ای نهفته دارم در دل کافر نه، بلی ز اهل ایمان هستم
تشکرات قلبی خود را به مقام محترم و منزله حضرت
آیه‌الله آقای خالصی - ادام‌الله عمره - تقدیم، و از اینکه
همیشه در راه اسلام فداکار محض بوده و از همه چیز
گذشته‌اند عرض می‌کنم که فریضه دینی هر فرد مسلمان
است حرمت و پرستش محضر معظم‌له

و من الله التوفیق

قدس ایران

تهران تاریخ نگارش غره ذیقعدہ ۱۳۴۵